346(a)
79



346 - 79 Сочинение по исламу на персидском языке. Литография.
I3oX/I888 г.б.м.. Дефектный. нет начала.

خواهر خود را بیک مرد بزند دهد روا باشد زیرا که
خواهران یکدیگر ند اگر پرسند که مردی زن خواست
یکسال تمام شد زن بزاد مرد گفت زنده آورده
یا مرده زن عالمه بود گفت بر قول امام اعظم زنده
و بر قول امام مالک مرده این چگونه بود جواب بگو که
این زن بچه آورده بود دست پای زده و باز مرده
نزد امام اعظم این علامت حیات است و نزد امام مالک
علامت حیات گریستن بچه است اگر پرسند که
زنی بزاد نه مرده و نه زنده و نه پسر و نه دختر و نه سفید
و نه سیاه این چگونه باشد این سوال از جواب مشکلتر
جواب آن است که دو بچه آورده بود یکی مرده و یکی
زنده و یکی دختر و یکی پسر و یکی سیاه و یکی سفید پس

ДЛЯ БУМАГ

این پسر آن کنیزکی را که مادر وی ست و این دو
خواهر خود را بیک مرد بزنند دهد روا باشد زیرا که
خواهران یکدیگر اند اگر پرسند که مردی زن خواست
یکسال تمام شد زن بزاد مرد گفت زنده آورده
یا مرده زن عالمه بود گفت بر قول امام اعظم زنده
و بر قول امام مالک مرده این چگونه بود جواب بگو که
این زن بچه آورده بود دست پای زده و باز مرده
نزد امام اعظم این علامت حیات ست و نزد امام مالک
علامت حیات گریستن بچه ست اگر پرسند که
زنی بزاد نه مرده و نه زنده و نه پسر و نه دختر و نه سفید
و نه سیاه این چگونه باشد این سوال از جواب مشکلتر ست
جواب آن ست که دو بچه آورده بود یکی مرده و یکی
زنده و یکی دختر و یکی پسر و یکی سیاه و یکی سفید بس

حکم مطلق نتوان کردن که نر آورد یا ماده یا زنده یا مرده
یا سفید یا سیاه اگر پرسند که مردی مسلمان
پدر خود را میفروشد و بهای پدر را میخورد او را حلالست
چگونه باشد جواب بگو که غلامی باجازت خواجه خود
زن خواسته بود آزاد این زن آزاد پسری آورد بمرد
و زن صد دینار کابین دارد این پسر از خواجه پدر طلب
کابین کرد خواجه پدر گفت چیزی ندارم غلام مرا
بفروش بصد دینار و کابین مادر خود را بگیر پسر را
روا باشد که پدر خود را بفروشد و بهای او را
بخورد حلال بود اگر پرسند که مردی چهار زن
خواست و بعد از آن مدتی بقای دولت باو نماند و یکی
زن هم میراث می گیرد و هم کابین و یکی زن نه میراث
میگیرد و نه کابین و یکی زن کابین میگیرد میراث نی و یکی زن

او میراث میگیرد و کابین نی صورت این چگونه باشد
جواب بگو که مردی را غلام بود و دو کنیزک و این هر دو کنیزک را
بزنی بدین غلام داد و باز این غلام یک کنیزک را آزاد کرد
این غلام یک زن مسلمان خواست و یک زن ترسا
زن مسلمان کابین و میراث برد و زن ترسا کابین برد و میراث نی
و زنیکه خواجه او را آزاد کرده است میراث برد و
کابین نی و آن زنی که بنده است نه کابین برد و نه میراث
این مسئله ایست غریب و هر دانشمندی این مسئله را
جواب گوید مرد بزرگ است **مسائل الطلاق**

قَالَ النَّبِیُّ عَلَیْهِ السَّلَامُ تَنَاکَحُوا وَلَا تُطَلِّقُوا فَاِنَّ الطَّلَاقَ
یَهْتَزُّ بِهِ الْعَرْشُ گفتند پیغمبر علیه السلام که زن بخواهید
و طلاق ندهید که از طلاق دادن عرش میلرزد
مسئله اگر مرد را گویند که حرا زن را طلاق نمیدهی

اگر گوید که نکاح ما نکاح ترسان ست این مرد کافر شود
و زن بروی طلاق شود زیرا که خویشتن از داد طلاق
دور میدارشت مسئله مردی زن خود را گفت
اگر فلان کار را بکنی طلاق بر من واجب بود و این زن آن
کار را بکرد و این بدخوله بود طلاق رجعی واقع شود
یا طلاق باین چون طلاق معلق ست جواب بگو که طلاق
رجعی واقع شود اگر پرسند که مردی زن خود را
گفت اگر نماز را ترک کنی تو طلاق نماز را ترک کرد
بعد ازان قضا کرد حکم این مسئله چگونه ست جواب
در این مسئله اختلاف علما بسیار ست بعضی گفته اند که
طلاق نشود اصح آنست که واقع شود مسئله
پنج لفظ ست که بدان طلاق واقع شود در میان عالم
و جاهل هیچ فرق نیست در گفتن این الفاظ اول طلاق

دوم طماغ سوم طلاک چهارم تلاک پنجم طلاغ
وقتی ترکی بنجارا آمد وزن وی طلاق خواست او چنین
گفت که ترا تلاک کردم و تلاک بسر را گویند علمای بخارا
این تاویل از وی قبول نکردند و گفتند که طلاق
افتاده است فاما از پیش دو گواه بر گیرد که چنین
خواهم گفت و بوقت گفتن گواهان حاضر باشند
طلاق نشود مسئله اگر مردی سوگند خورد بطلاق
زن که تا کل سرخ نه پنجم خمر نخورم و این سوگند خوردن
او در زمستان بود یکی از حریفان او کل سرخ خشک آورد
و بوی نمود او بدید خمر خورد بروی زن طلاق سود
زیرا که سوگند بر وقت کل سرخ می افتد نه بر کل سرخ
من فوائد فخر الدین المنصوری مسئله زن از شوهر
طلاق میخواهد مرد او را بمشت میزند و میگوید که بگیر

طلاق واقع نشود و اگر مرد را پرسند که زن داری و گوید که
زن ندارم طلاق نشود زیرا که دروغ گفته است و اگر
زن گوید که تو هیچکس من نه بر قول امام اعظم طلاق
واقع نشود و اگر به نیت طلاق داشته باشد زیرا که
معنی سخن او آنست که خویش من و این مسئله از منیة الفقهاء
خوارزم است مسائل اعتاق رسول علیه السلام
فرموده اند که هر که بنده آزاد کند بعوض هر عضوی که
بر آن بنده است حق تعالی عضوی از اعضای آزاد کننده را
از آتش دوزخ آزاد کند و با این همه حکم شرع آن است که
این غلام را آزاد می کند بفروشد و ببهای وی ملکی
بخرد وقف کند ثواب وقف کردن زیادت از ثواب
آزاد غلام است زیرا که وقف تا روز قیامت مؤبدی
ماند و بواقف ثواب آن میرسد و چون غلام نماند

ثواب منقطع میشود مسئله اگر شخصی غلام خود را
گفت ای برادر من و ای عم من باکنیزک خود رفت
ای خواهر من و ای عمه من و ای خاله من آزاد شود
و اگر گوید ای جان پدر آزاد شود مسئله اگر خواجه و غلام
در راه میرود غلام آزاد شد و خواجه بندهٔ او شد
چگونه باشد جواب بگو که خواجه بود کافر و غلام بود
مسلمان چون مسلمانی قوت گرفت مسلمانان
بر کافران استیلا آوردند غلام خواجه را بگرفت آزاد شد
و خواجه چون کافر است بندهٔ او شد و این مشکل است مسئله
مردی غلام خود را گفت برو و سبب مرا آب ده تو از مال من
آزاد غلام سبب را بآن آب برد و سبب آب نخورد غلام
آزاد شود زیرا که شرط بجای آورده است مسئله
مردی غلامان خود را گفت هر کدام شما این چوب را

از زمین برگیرید و بدان موضع برید از مال من آزاد باشید
غلامان همه آن چوب را برگرفتند و بدانجا بردند همه
بندگان آزاد شوند یا یک بنده آزاد شود اگر گوئی
یکی آزاد شود خطا باشد و اگر گوئی همه نیز خطا باشد
جواب آن است که یک غلام میتواند که برگیرد از غلامان
هیچ کدام آزاد نشود زیرا که شرط آزاد شدن برگرفتن
یک کس است و نه همه و اگر چوب چنان است که جماعتی
می باید تا برگیرند غلامان همه آزاد شوند چنان است
گویا که گفته است که هر کدام از بندگان من که در گرفتن
این چوب یکدیگر را مدد کنند از مال من آزاد باشند
شرط موجود شد و این مسئله دشوار است
مسئله مردی غلام خود را بجایی فرستاد
و میگوید که در راه هر که ترا بگیرد او را بگو که من

آزادم غلام یکی بگرفت گفت من آزادم آزاد شود یا
جواب صواب آنست که اگر خواجه او را گوید ترا آزاد نام
نهادم تو همچنین بگوی غلام آزاد شود مسئله زن
و شوهر بنده تواند که فرزندان که در وجود آیند همه
آزاد باشند بی آنکه کسی ایشان را آزاد کند یا وصیت کند
بآزاد کردن جواب تواند گفت و صورت مسئله چنان
باشد که مرد آزاد پسر بنده بود ازان دیگری پدر
این بنده کنیزک خود را بدین پسر بنده داد بفرمان
خواجه او فرزند که در وجود آید ازان او باشد
زیرا که فرزند تبع مادر ست در آزادی و بندگی
و فرزندان فرزندزادهٔ خواجه او باشد و همه آزاد
باشند بحکم قرابت مسائل صید اگر صیادی دام
نهاد و جانوران بگیرد و رها کند و او را کسر دیگر گیرد

حرام باشد وصیاد باید که بگوید هر که جانور از بگیرد
او را مباح کردم تا دیگری بگیرد او را حلال باشد
مسئله اگر مردی جانور از میخرد و آزاد میکند
از ملک او بیرون نمیرود مسئله جانوری پر
و لاغر آزاد میکند درست نیست و همچنان در ملک اوست
و آزادی در فرزند آدم است نه مرغان و نه
جانوران و نه حیوانات و هر دانه که مردم آنها میخورد
فردای قیامت ایشان را از عهدهٔ آن بیرون باید آمد
فاما چون بگوید که هر که بگیرد او را مباح کردم
وبال نباشد و عهدهٔ در گردن او نباشد و بعضی
از یاران رسول علیه السلام در بازار میخریدند و رها
میکردند و گیرنده را مباح می کردند رسول علیه السلام
روا میداشتند و منع نمیکردند مسائل ایمان

اگر شخص

اگر شخصی سوگند خورد و با شاگرد و با غلام گفت امروز
آن کنم که مثل سگ با شما یان و جه کند که تا سوگند بر افتد
جواب آن ست که جامهٔ او را پاره کند و پای او را
بگیرد و در زمین بکشد سوگند او بر افتد مسئله
اگر مردی سوگند خورد که با زن فلان کس سخن نگویم
آن کس زن را طلاق داد با زن طلاق داده سخن گفت
سوگند بر گردن نشود زیرا که این اضافت بشوهر کرد با زن
فلان کس سخن نگوید از برای تعریف اوست نه از برای
شرط و اگر سوگند خورد که در سرای فلان در نیاید
یا بندهٔ فلان کس سخن نگوید آن کس سرای را فروخت
یا غلام را فروخت بدان سرای بیاید یا با آن غلام سخن
گفت حانث نشود از برای آنکه سرای و بنده مقصود
از سوگند بس اضافت اینجا شرط است مسئله شخصی

سوگند خورد که اگر امروز پیش زن را طلاق ندهم
خدا تعالی را در کردن من هزار یا پانصد دینار مسکینان
علیه بدهم وزن هزار دینار کابین دارد و اگر طلاق
میدهد هزار دینار مهرش میباید داد او چگونه کند
جواب آن است که پیش زن را گوید که ترا طلاق بدین شرط
میدهم که نماز پیشین دو هزار دینار بوی دهد او طلاق
داده باشد و سوگند خود راست کرده و زن نشود
تا دو هزار دینار بوی ندهد مسئله مردی سوگند
خورد که فردا روزه داشته و پنج وقت نماز را جماعت
گذارده و با زن خود صحبت کند و غسل نکند چگونه باشد
جواب آنست که روزه دارد و نماز پیشین بجماعت
گذارد و نزدیک امام رود و قصه سوگند خود باو
بگوید و او را گوید تا نماز دیگر تا آخر وقت در موضع

معین

معیّن بگذارد و سوره های دراز میخواند و اگر چندی که
آفتاب فرو میرود و باز صحبت کند و غسل آورد
در روز نبود چون آفتاب فرو شده است و تعجیل نزدیک
امام بیاید و نماز دیگر را بوی اقتدا کند چون امام در اوّل
وقت شروع کرده است و در وقت گذارده باشد
زیرا که حالت امام را اعتبار است آنگاه چون نماز
شام هم بجماعت گذارد و توقف کند تا نماز
خفتن نیز بجماعت بگذارد از عهدهٔ سو کند بیرون
آمده باشد مسئله سو کند خورد که امروز پنج بار
پنج نماز بگذاریم سه نماز را باز گذاردن فریضه است
و دو نماز را نی صورت این مسئله چگونه باشد جواب
مردی بود که او را در شب غسل لازم شد و صبحدم
غسل کرد و آب در دهان کردن فراموش کرد و روزه

وروزه دار بود چون نماز شام آب خورد غسل درست
شد آنسه نماز درست نبود و نماز شام و نماز خفتن او
روا باشد مسئله شخصی سوگند خورد و سوگند را
خلاف کند و سوگند بطلاق و عتاق نبود بخدای تعالی
و بصفات پاک او بود اگر توانگر ست بنده آزاد کند
و اگر ندارد ده مسکین را طعام بدهد یا جامه بدهد هر یکی
دو من گندم و اگر ندارد سه روز روزه دارد پیاپی
چنانچه هر شب روزه میدارد و سیر می خورد
مسئله اگر شخصی سوگند خورد و گفت فلانی را
بزنم و نزد والله بالله و تالله سه کفارت واجب شود
و از برای هر سوگندی یک کفارت بست من گندم
بدهد بده مسکین اگر پرسند که ختم یازده احمد
کدام ست جواب بگو که هر کرا حاجتی و مرادی باشد

از روز چهار شنبه سر کند تا نزده روز یازده بار
بخواند حاجتش برآید انشاء الله تعالی اوّل احمد مرسل
دوّم احمد کبیر سوّم احمد حرب چهارم احمد ارقم پنجم
احمد حنبل ششم احمد جام هفتم احمد سبزوار هشتم احمد جرجانی
نهم احمد غازی دهم احمد رونده یازدهم احمد یسوی
اگر پرسند که جمله هر تا چند است جواب بگو که
سی و سه است اوّل چهار پر شریعت دوم چهار پر طریقت
سوم چهار پر حقیقت چهارم چهار پر رکن پنجم چهار پر
مذهب ششم پنج پر معرفت هفتم هشت پر متقی و راه نما
اگر پرسند که چهار پر شریعت کدام است جواب
بگو که چهار پیغمبر اند اوّل آدم صفی الله دوم نوح نبی الله
سوم ابراهیم خلیل چهارم حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم
اگر پرسند که چهار پر طریقت کدام است

جواب بگو که اوّل حضرت ابوبکر صدیق رضی الله عنه دوم
حضرت عمر رضی الله عنه سوم حضرت عثمان رضی الله عنه
چهارم حضرت علی رضی الله عنه اگر پرسند که چهار
پیر حقیقت کدام ست جواب بگو که اوّل مهتر جبرئیل
علیه السّلام دوم مهتر میکائیل علیه السّلام سوم
مهتر عزرائیل علیه السّلام چهارم مهتر اسرافیل علیه السّلام
اگر پرسند که چهار پیر رکن کدام ست جواب بگو که
اوّل مشایخ اولیا پیر ترکستان خواجه احمد یسوی رح
دوم پشت کوهستان سلطان شاه ناصر خسرو
سوم پیر خراسان سلطان امام موسی علی رضا
چهارم پیر هندستان شیخ هر شکر گنج اگر پرسند که
چهار پیر مذهب کدام ست جواب بگو که اوّل حضرت
امام اعظم ابو حنیفه کوفی رحمة الله علیه دوم حضرت

امام

امام شافعی سوم حضرت امام حنبل چهارم حضرت
امام مالک اگر پرسند که پنج پیر معرفت کدام است
جواب بگو که اوّل حضرت مولوی رومی دوم حضرت
شمس تبریزی سوم حضرت شیخ سعدی چهارم
حضرت شیخ عطار ولی پنجم حضرت شاه قاسم انوار
اگر پرسند که هشت پیر متقر کدام است جواب بگو که
اوّل پدر زاده دوم پدر کلان سوم پدر عروس چهارم
استاد معلم پنجم استاد کسب ششم سر تراش هفتم
غسال هشتم هر راه نما والله اعلم هر صاحب تکبیر که
این مرا تبهار اندازد هر چه از کسب خورد حرام خورده
باشد فردای قیامت نزد حضرت امام حسن و امام
حسین رضی الله عنهما شرمسار کرد اگر پرسند که
سخاوت چند است جواب بگو که چهار است اوّل

سخاوت مال است دوم سخاوت تن است سوم
سخاوت جان است چهارم سخاوت دل است
سخاوت مال سخاوت تن ازان مجتهدان است
سخاوت جان ازان غازیان است سخاوت دل
ازان عارفان است اگر پرسند که حق شاگرد
باستاد چند است جواب بگو که چهار است اوّل
انکه استاد تعلیم دریغ ندارد دوم انکه شفقت
خود را دریغ ندارد سوم انکه نرم نرم سخن گوید چهارم
انکه ایمان و اسلام باشاگردان بیاموزد اگر پرسند
دو کس برابر سلام گوید از عهدهٔ آن بیرون آید
یا نه جواب بگو که خواجه امام اجل سرخسی رحمة الله علیه
می گوید که اگر دو سلام برابر افتد از عهده بیرون
آید اگر پرسند که سنّت سلام کدام است

جواب

جواب بگو که کلانتر بر خرد سلام گوید و خواجه بر غلام
و بی بی بر کنیزک سلام گوید و اگر گویند که چون در مسجد
در آید سلام باید گفتن یا نی مشایخ بلخ گفتند که شاید
گفتن فقیه ابو اللیث میگویند که نشاید سواره بر پیاده
سلام گوید اما انگشت نر را نشاید بدست گیرند و کف
بر کف گیرند روایت کرده شده است از حضرت
رسالت پناه صلی الله علیه وسلم که دو مسلمانی با یکدیگر
ملاقی شوند دست خود را بجنبانند گناهان ایشان
چون برگ درختان بریزد خواجه ظهیر الدین جنید ره
می گویند که خدا تعالی هر دو را بیامرزد اگر پرسند که
در سلام کردن چند ثواب است جواب بگو که
نود و نه ثواب است و شخصی که سلام بدهد او را نود و هشت
ثواب است و جواب دهنده را یک ثواب است

در بیان گریه کردن بر میت شیخ ابوالحق در ترجمهٔ
مذکور در باب اول آورده است که گریه بر میت
بی نوحه و بلند کردن آواز لا بأس است
و مکروه است بدیهه و ستایش کردن بر میت
بافراط شبیه محال چنانچه عادت جاهلیت است
اما اصل ثنا و ذکر محاسن نه بر وجه بدیهه مکروه نیست
و مکروه است تجدید مصائب بر سه روز زیاده بر سر
مقابر نمودن و مستحب است تعزیت قبل از دفن و بعد از
دفن تا سه روز و معنی تعزیت صبر و شکیبائی فرمودن است
مصیبت زده را و عزا بمعنی صبر است و مکروه است
نشستن با درد و نزد بعضی مشایخ مکروه نیست
نشستن برای ماتم تا سه روز و زیاده بر آن مکروه است
و بعضی تا هفت روز گفته اند و از عطاء خراسانی که

از تابعین ثابت منقول ست که گفت چون آدم علیه السلام
مُردند و تمام عالم تا هفت روز بگریستند و بسیار
از مُتأخّرین گفته اند که مکروه ست اجتماع بر صاحب میّت
و مکروه ست بنشینند در خانهٔ میّت مردم جمع شوند
و تعزیت نمایند بلکه هر گاه که از دفن فارغ شوند
برگردند و متفرق نمایند صاحب میّت باید که بکار خود
مشغول شود و تعزیت زیاده بر یکبار نباید کرد
و بعضی از مشایخ بخارا گفته اند که تعزیت حاضر تا سه
روز ست و تعزیت غائب تا یکروز ست یعنی گفته اند
باکی نیست نشستن تا سه روز در خانه یا در مسجد که
آنحضرت صلّی الله علیه وسلّم بعد از نشستن وفات
ابی جعفر ابن ابیطالب و زید بن حارثه و عبد الله
بن رواحه در مسجد نشسته بودند که مردم می آمدند

وآنچه مردم این زمانه از تکلفات کنند که همه بدعت
وشنیع ونامشروع ست واگر تعزیت رساننده
گوید که بزرگ مصیبتی یا سخت مصیبتی ترا رسیده است
بعضی گفته اند که کفر ست وبعضی گفته اند که کفر نیست
ولیکن خطای عظیم ست وبعضی فتوی بجواز آن داده
واگر گوید هر چه از جان او کاست در جان تو
زیاده باد کفر ست واگر عمر تو زیاده باد گوید این نیز
خطا وجهل ست در عیون البخاری ودر صلوة مسعودی
آورده ست که چون شخصی بمیرد واگر با ایمان باشد یکی از سه
نشانه در وی هدید آید در وقت مردن آب دیدگان او
روان شود یا دو سوراخ بینی او کلان شود ویا عرق
در پیشانی او هدید آید واگر بی ایمان رود نعوذ بالله
من ذلک نیز از سه نشان یکی در وی هدید آید در وقت

مردن آواز خفه کرده شود یا سیاه شود هر دو لب او
یا روی او برنگ خاکستر کرد طریقه نماز اسقاط
این است که دو رکعت نماز بخواند و اگر خواهد چهار رکعت
خواند در هر رکعتی فاتحه یکبار و آیة الکرسی یکبار و الهیکم
التکاثر یکبار و قل یا ایها الکافرون و قل هو الله احد
و قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب الناس یکبار
این نماز را بر روح متوفی بخشد خدا تعالی این مرده را
آمرزیده گرداند انشاء الله مسئله اسقاط بستن
از زمان بلوغ بایندم آنچه حق سبحانه و تعالی در ذمهٔ
این متوفر لازم کرده است از فرایض و واجبات
و سنن و جواب عطسه و جواب سلام و غیر ذلک بعضی را
ادا کرده و بعضی را قضا کرده الحال این شخص سبب موت
عاجز آمده بکفارت قضاها بشرط معاوضه و غبن

فاحش بدل این دانه بشمار و کلام ربانی بهبها قبول کرده
فقیر گوید قبول کردم ازان زمانی که این متوفی مکلف شده
از مشروع ترک یافته باشد و از نامشروع بوقوع
آمده باشد در عوض تقصیرات او این کلام ربانی را
تصدق کرد شاید که بحق حرمت این کلام الله تقصیرات
او را عفو کند بعد ازان فاتحه خواند در آنچه اسقاط
کرفتن غنی جائز باشد بشرائط یازده و لا یجوز الاسقاط

للغنی لانه حرام وکذا فی الهاشمی فی التجرید مسئله
در نماز جنازه چند تکبیر گویند رافضیان می گویند که
اکر خواص است پنج تکبیر گویند و عامه را چهار تکبیر
و بمذهب اهل سنت و جماعت همه را چهار تکبیر
گویند که بعد از وفات رسول علیه السلام صحابه را
مشکل شد که تکبیر چند است تحری کردند دل

ایشان بین قرار گرفت که آخر بن نماز که رسول علیه السلام
گذارید نماز جنازهٔ زن انصاری بود آنجا چهار
تکبیر گفته اند اگر ازین کم گویند روا باشد و اگر از چهار
زیاده گویند بدعت باشد اما بقول ابن لیلی و ابراهیم
نخعی پنج تکبیر گفتند زیرا که چهار تکبیر جنازه همچون
چهار رکعت نماز ست چهار رکعت نماز را یکی تکبیر اولی
باید دانست که بجای چهار رکعت نماز باشد اینجا
نیز تکبیر اول باید و آنگاه چهار تکبیر نماز جنازه بمنزلهٔ
چهار رکعت نماز ست اگر پرسند که اگر بر جنازه
زنان نماز کنند که هیچ مرد نباشد روا باشد
و چنان باید که امام اندر میان صف ایستد از انجهت
روایت کرده اند از عایشه رضی الله عنها که
از زنان امامی کردی اندر میان صف ایستادی

عهد نامه بر میت مرده باشد این دعای عهد نامه را
نوشته باوی در قبر نهند که در کتاب احیا آورده است
حق تعالی عذاب قبر آن بنده را بر دارد و تنگی لحد
نه بیند دعا این است که لا اله الا الله الخالق العلیم
لا اله الا الله رب الخلق والخلائق اجمعین سبحانک
انت ربی وانا عبدک اغفر لی وارحمنی یا ارحم
الراحمین وصلی الله علی خیر خلقه محمد وآله وصحابه اجمعین
نیت صلوة جنازه نیت کردم بگذارم چهار
تکبیر صلوة جنازه را ثنا مر خدایرا درود مر محمد مصطفی را
صلی الله علیه وسلم ثواب مر میت را الله اکبر در خزانه الفقه
می گوید که هفت شهید است که ایشانرا غسل باید داد
یکی غرق شود دوم سوخته شود سوم از کوه بر افتد
بمیرد چهارم در غربت بمیرد پنجم آنکه در زدن جهت بمیرد

ششم بوبا بمیرد هفتم در زائیدن بمیرد این هفت حکم شهید است
و نماز باید گذارد و غسل باید داد و در مجموعهٔ خانی و بر حاکم ظالم
امر معروف و نهی منکر باید کرد اگر کشته شود فاضلترین
شهیدان باشد رسول علیه السلام فرمودند که
هیچ شهیدی فاضلتر ازان نبود که حق را بسلطان رساند
سلطان او را بکشد و در کتاب نوادر الاخبار
آورده که فاضلترین شهیدان حمزه بن عبد المطلب است
و دیگر مردیکه پادشاه ظالم را امر معروف نهی منکر کرد
تا آن پادشاه او را بکشت حسین بن علی رضی الله عنهما بود
مسئله اگر کسی خود را بخطا بکشد او را غسل باید و نماز
گذارد و اما اگر بقصد خود را بکشد اصح آن است که
بروی نماز گذارند و آنانی که بتعصب جنگ می کنند
و کشته می شوند حکم اهل بغی دارد و آنانی که نظارهٔ

ایشان میکنند نیز حکم ایشان دارند چون معاون ایشانند
واگر در انحال ایشانرا اجرا حتی رسند و بعد ازان بمیرند که
متفرق شده باشند بر ایشان نماز گذارند و امام ابو یوسف
رحمة الله علیه گفته اند که کسی در شهر سلاح کشید بمکابره
جنگ یا متاع گرفته بمکابره بر سر آن کشته شود بروی
نماز نخوانند والله اعلم مسئله در کتاب شیبانی
گفته است که اختلاف کرده اند علما که بروح رسول
علیه السلام چیزی بدهیانی بعضی گویند که ندهند
به باشد و بعضی گویند که اگر بسیار باشد بدهند روا
باشد و اندک روا نباشد و بعضی گفته اند که اندک
و بسیار باشد بدهند که از رحمت خدای تعالی کسی مستغنی
نیست نه انبیا و نه اولیا روزی پدر عروس
رسول علیه السلام صدیق اکبر رضی الله عنه شتری بوج

خواجه داد و ابو هریره سه قرص جوین داد اگر
پرسند که حضرت امام اعظم مذهب بکه داشت
جواب بگو که مذهب امام ابراهیم نخعی داشت امام
ابراهیم نخعی مذهب بکه داشت بگو که مذهب امام علقمه
و امام علقمه مذهب بکه داشت بگو که مذهب ابن مسعود
امام ابن مسعود مذهب بکه داشت بگو که امام ابو هریره
ایشان مذهب بکه داشت بگو که مذهب امام اولین
و آخر حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم ایشان
مذهب بکه داشتند بگو که ابراهیم خلیل الله ایشان
مذهب بکه داشتند بگو نوح نبی الله ایشان مذهب
داشتند بگو که حضرت شیث نبی الله ایشان مذهب
بکه داشتند بگو که مذهب حضرت آدم صفی الله
ایشان مذهب بکه داشتند بگو که ایشان مذهب مهتر

میکائیل علیه السلام ایشان مذهب بکه داشتند بگو که
مذهب عزرائیل علیه السلام ایشان مذهب بکه داشتند
بگو که مذهب مهتر اسرافیل علیه السلام ایشان مذهب
بکه داشتند بگو که میان مهتر اسرافیل و پروردگار
هژده هزار عالم سریست کس نداند والله اعلم

بسم الله الرحمن الرحیم

قال النبی علیه السلام طلب العلم فریضة علی
کل مسلم و مسلمة صدق یا رسول الله چنین میفرمایند که
طلب کردن علم فرض است بر همه مسلمانان از مردان
و زنان و بنده و آزاد و اما مراد ازین علم چهار علم است
اول علم توحید دوم علم نماز سوم علم روزه چهارم

علم حیض و نفاس بدانکه بر همه مسلمانان لازم است که
این مسائلها را بیاموزند و یاد گیرند اما خواجه ابو حفص
کبیر بخاری رحمة الله علیه میفرمایند که هر که نماز
میگذارد و آنچه در نماز فرض است بجای می آرد و
نامهای فرایض را میداند نمازش درست بناشد
بنا بر آنکه دانستن فرایض ایمان و واجبات ایمان و شرائط
ایمان و اصل ایمان و برک ایمان و فساد کنندهٔ نماز
و مکروهات نماز و مکروهات طهارت و تباه کنندهٔ
طهارت و فرایض اسلام و واجبات اسلام و سنن
اسلام و مستحب اسلام و فرایض نماز و واجبات نماز
و سنتهای نماز و مستحبات نماز و آداب نماز
و احکام نماز و فرایض طهارت و واجبات طهارت
و سنتهای طهارت و مستحبات طهارت و فرایض

غسل و موجبات غسل و نیت طهارت و نیتهای نماز
و نیتهای غسل و دانستن وقت و فرایض زکوة و فرایض حج
واجب باشد بر همهٔ مسلمانان و این کتاب را امهات المسلمین نام
نهاده شد اگر پرسند که فرایض ایمان چند است
جواب بگو که چهار است اول دانستن خدا تعالی دوم نجدا تعالی
ایمان آوردن سوم نگاه داشتن ایمان چهارم ایمان را
باخود بردن در بیان فضیلت ایمان
قال النبی علیه السلام الایمان معرفة بالقلب و اقرار
باللسان و عمل بالارکان گفتند پیغمبر علیه السلام ایمان
شناختن خدا تعالی عز و جل و اقرار کردن است
بزبان و عمل کردن است بحکم شریعت قال النبی علیه السلام
الایمان عریان و لباسه التقوی و زینته الحیا و ثمرته العلم
گفتند پیغمبر علیه السلام ایمان برهنه است و پوشش او

پرهیزکاریست و آرایش او شرم است و میوهٔ او علم است

قال النبی علیه السلام لا ایمان لمن لا امانة له گفتند

پیغمبر علیه السلام ایمان نیست مر کسی را که گذاریدن

نماز نیست قال النبی علیه السلام لا یؤمن احدکم

حتی یحب اخیه ما یحب لنفسه گفتند یعنی علیه السلام مؤمن

نیست یکی از شما یان تا که دوست دارد برادر مؤمن را

آنچه دوست دارد برای نفس خود بدانکه ایمان را

ارکان و شرایط و احکام است اما ارکان ایمان هفت است

اول ایمان آوردن بحق تعالی دوم ایمان آوردن

بملائکهٔ او سوم ایمان آوردن بهمهٔ کتابهای او

چهارم ایمان آوردن بهمهٔ پیغمبران او پنجم ایمان

آوردن بانکه تقدیر نیک و بد همه از خداست

عز و جل ششم ایمان آوردن بروز قیامت هفتم

ایمان آوردن بانکه زنده گردانیدن بعد از میرانیدن
حق است وراست است هر که شک آرد کافر گردد
نعوذ بالله من ذلک رکن اوّل ایمان بالله عزّ وجلّ
بدانکه ایمان بخدای عزّ وجلّ آن است که ایمان آریکه
خدا هست و باشد و بود و عالم نبود او قدیم است
و جملگی عالم مخلوق اوست وجود او را نهایت نیست
یکی است ویرا انبازی نیست و از زن و فرزند منزه است
و بی نیاز است و بر هر چه مانند کان محتاجیم از خوردن
و آشامیدن و خفتن و بیدار شدن و خندیدن
و گریستن و از جای بجای رفتن حضرت حق سبحانه
و تعالی از ان منزه است و موصوف است بصفات کمال
و منزه است از صفات نقصان ذات او جسم نیست
جوهر نیست و حق سبحانه و تعالی را مکان نیست جاری نمیشود

بروی زمان و توصیف کرده نمیشود او را بماهیت و کیفیت
نمیشود که از کدام جنس است و توصیف کرده نمیشود
بکیفیت و ذات او چون و چگونه است حقیقت
ذات و صفات او جز کسی نداند و صاحب صورت
نیست و شمرده شده نیست و مرکب از اجزا نیست
و بی زبان گویا است و زنده است بی روح و بی تن
و بیناست بی چشم و شنواست بی گوش اراده
کننده است و خواهنده است و قادر است
بر همه ممکنات و پیدا کننده است همه اشیا را
وجودش از ذاتش آمده است و محتاج نیست
بشئ اصلا و واجب نیست بروی هیچ چیزی و او را
حق سبحانه صفاتی است زائد بر ذات که نه عین ذات است
بمعنی آنکه از ذات او جدا شونده نیست و آن هشت

صفات سہت اوّل حیات دوم علم سوم قدرت
چہارم بصر پنجم سمع ششم ارادہ ہفتم کلام ہشتم
تکوین وتکوین عبارت از فعل اللہ تعالی کہ باو پیدا میکنند
اشیا را وفرق میان قدرت وتکوین آن سہت کہ
قدرت ہمہ ممکنات را قریب بحصول گردانیدہ تکوین
او اشیا از عدم بوجود می آید بموافق ارادۂ او در ازل
وہمہ نامہای او برحق سہت ونامہای حق سبحانہ وتعالے
غیر متناہی سہت کہ در تحت حد وعد نمیدرآید
رکن دوم ایمان آوردن بملائکۂ او اما ایمان
آوردن بملائکہ آن سہت کہ تصدیق کنی کہ فرشتگان
بندۂ خدایند وشب وروز بعبادت حق تعالے
مشغولند وہیچ ساعتی از عبادت خالی نیستند
ودر عبادت کردن سستے وکاہلی بیشان راہ نیابد

قال الله تعالی یسبحون اللیل والنهار لا یفترون و بعضی
فرشتگان از نور آفریده شده اند و بعضی از نار
معصوم مند از گناه صغیره و کبیره فرشتگان را
بذکورت و انوثت صفت کردن روا نیست
و طعام ایشان تسبیح و شراب ایشان تقدیس و
از خوردن و آشامیدن منزه اند و فرشتگان
از انکه آفریده شده اند بعضی در رکوع و بعضی
در سجود اند و بعضی در قیام مانده اند و چهار فرشته
مقرب اند از سائر فرشتگان جبرئیل و میکائیل
و عزرائیل و اسرافیل علیهم السلام و دشمن داشتن
کفر است اگر کسی گوید که فلانی بر من همچون دیو
عزرائیل است اگر در دل عداوت عزرائیل بود بنا
آن تشبیه میکند کافر می گردد و لعوذ بالله من ذلک

وفرشته را قدرت آن هست که مانند صورت آدمی
شوند رکن سوم ایمان آوردن بکتابهای الله تعالی
بدانکه ایمان آوردن بکتاب الله تعالی آنست که
بگروی همه کتابهایی که از آسمان منزل شده بر پیغمبر علیهم السلام
همه حق هست و راست هست و عمل کردن بقرآن فریضه است
و عمل کردن بکتابهای دیگر منسوخ هست بر تقدیر آن که
مخالف نباشد آیاتی را که در قرآن هست که و چهار کتاب
مشهور هست اول توریت بزبان عبرانی بحضرت موسی
علیه السلام نزول کرده دوم انجیل بزبان سریانی بحضرت عیسی
علیه السلام فرود آمده سوم زبور که بحضرت
داود علیه السلام فرود آمده چهارم فرقان که
بحضرت محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم بزبان عربی
منزل شده باید که ایمان آورده شود بهمه کتابهای او

تعیین عدد آن لازم نیست زیرا که در عدد آن دلیل
قطعی نیست اگر عدد او تعیین کرده شود در واقع عدد
کتاب ازان زیاده باشد لازم می آید بعضے
از کتب ایمان آورده نشده باشد و اگر در واقع عدد
کتب کمتر ازان عدد باشد لازم می آید که در عدد
کتاب چیزی زیاده کرده باشد و یکے ازینها کفر است
پس باید که همه کتابهای الله تعالے بر انبیا علیهم السلام
فرستاده است ایمان آورده شود و همه آنها حق است
و سخن خدا است عز و جل و سخن او که عبارت از کلام نفسے
قدیم است و آن مرکب از حرف و صورت نیست بلکه معنی
واحد قایم بذات الله تعالے و او سبحانه متکلم است
بهمان کلام خود ازلاً و ابداً و آن معنی قدیم متصف بامر
نهی و استفهام و خبر نیست بلکه باعتبار تعلق امر و نهی

استفهام و خبر است و هر که کلام نفسی را حادث
گوید کافر گردد اما کلام لفظی مرکب است از حروف و مکتوب
در مصاحف و مقروء است بر زبانها حادث است
آنچه گفته میشود که کلام الله تعالی منزل بر انبیا علیهم السلام
و مکتوب است در مصاحف و محفوظ است در دلها و مسموع است
بگوشها و مقروء است بر زبانها مغنی وی این است که
فرستاده شده است او را و کتابت کرده شده است
در مصحفها نقشهای او را که این نقشها دلالت میکند بر حروف
و کلمات و از این حروف فهمیده میشود آن معنی قدیم را
و شنوده میشود بگوشها نظم او را و حفظ کرده میشود
در دلها نیز نظم او را رکن چهارم ایمان بپیغمبران
علیهم السلام بدانکه ایمان آوردن به پیغمبران این است
بگروید پیغمبران بندگان خدایند عز و جل و فرستادهٔ

حق ست آنچه فرمودهٔ خداست عزّ و جلّ و هر یک
از پیغمبران افضل و اعقل اهل زمان خود بوده اند از روی
خلق و خلق نیکوتر ایشان و پیغمبری خود را بمعجزه اثبات
کرده اند و پیغمبری در زمان جواز نبوّت بی معجزه
ثابت نشده و هیچ پیغمبری بندهٔ کسی نبوده
و دروغ نگفته و هیچ زنی پیغمبر نبوده زیرا که مقصود
از نبوّت دعوت و اشتهار و انوثت منافی
اشتهار ست و در پیغمبری ذو القرنین و لقمان اختلاف ست
و امّا در پیغمبری خضر علیه السّلام نیز اختلاف ست
و در تفسیر امام زاهدی آورده ست که خضر علیه السّلام
پیغمبران معصوم بوده اند امّا از گناهان صغیره جایز است
بطریق ندرت بوقوع آمده باشد رکن پنجم ایمان
آوردن بروز قیامت بدانکه ایمان آوردن بروز قیامت

آن است که بگرویدکه قیامت آینده است در آمدن
قیامت شکی نیست قال الله تعالی ان الساعة آتیة لا ریب فیها
یعنی قیامت آمدنی است نیست شکی در آمدن قیامت زنده
گردانیدن بعد از میرانیدن در روز قیامت
از آدمیان و پریان و فرشتگان و پرندگان و جملهٔ
جانوران و در عقیده نجاح آورده که سقط نیز زنده
گرداند و سقط گوشت پارهٔ را گویند که از مادر افتد
و صورت بسته باشد و جان در وی نیامده باشد
و آنرا زنده کنند از برای شفاعت پدر و مادر
و حساب در روز قیامت حق است و پل صراط که بر وی
جهنم کشند از موی باریکتر و از شمشیر تیزتر و درازی
او سی هزار ساله و ده هزار ببالا و ده هزار براست
و ده هزار به نشیبی بر حق است همه از مسلم و کافر بر آن

حاضر کردانند و هر کس بقدر عمل خود بگذرد و بعضی
چون برق و بعضی چون باد و بعضی چون اسب تازی بگذرد
و منافقان را پای بلغزد در جهنم رود و ایمان آریم که
نامهٔ اعمال حق است و مؤمنان را بدست راست دهند
و کافران را دست چپ دهند و چون نامه در هوا پران شود
و کافران دست چپ خود را پنهان کنند و دست راست
پیدا کنند تا شاید که نامه بدست آید و ملائکه دست
چپ ایشان را بر سینهٔ ایشان زنند که از قفای
پشت ایشان برآید و بعده نامهٔ کافر از بدست
چپ او نهند و میزان برحق است میزان عبارت
چیزیست که نیکی و بدی آدمیان را در وی می سنجند
و نیکی هر کس که گران آید او از رستگاران است
و آن کس که پلهٔ نیکی او سبک آید او از زیانکاران است

وحوض کوثر برحق است فردای قیامت حضرت پیغمبر
علیه السلام تشنگان را از حوض کوثر آب دهند یاران وی
نیز آب خواهند داد در رکن ششم ایمان آوردن بانکه
تقدیر نیک و بدی همه از خداست عزوجل بدانکه ایمان
آوردن بتقدیر آن است که بدانی هرچه از بندگان
بوجود می آید از نیکی و بدی آفریدهٔ خداست
عزوجل و کسب از بنده اما نیکیها مراو راست
و بحکم و مشیت اوست و امر و محبت او و رضای
او ولیکن بدیها نه بمحبت او نه برضای او و تقدیر اندازه
کردن است هر مخلوق را باندازه قال الله تعالی انا
کل شیء خلقناه بقدر یعنی هر چیزیکه خلق کردیم باندازه
در تمهید آورده است که التقدیر بحر عمیق من غمس فیه فضل
یعنی تقدیر دریائیست ژرف هرکه در وی فرو شود

گمراه شود بس تقدیر نباید کوشید بلکه ایمان باید آوردن
تقدیر الٰهی برحق است و آنچه تقدیر نیکی و بدی همه از خداست
عزوجل رکن ہفتم ایمان آوردن به بعثت ایمان آوردن که
برانگیزانیدن اجسام در روز قیامت برحق و ثابت است
بدانکه اعتقاد اہل سنت و جماعت آن است که
حضرت جلال احدیت سبحانه و تعالی ابدان بر زنده
و استخوانهای پوسیده مرده کان را جمع کنند
از زیر زمین و از زیر بروی و از قعر دریاها کالبد بدید کنند
چنانچه جزوی ازان دیگر متبدل نشود و چون ترتیب
قوالب بطریقه سابقه بکمال قدرت خود نماید اعادهٔ روح
وی بهمان بدن که در دنیا داشته است متحقق گردانند
تا بحدیکه بچه که در شکم مادر بوده که مادر فوت شده آنرا
نیز خدا تعالی بکمال قدرت خود زنده گرداند و هر که

انکار بعثت نماید آن کس از جملهٔ کافران بود و نام زد
آتش نعوذ بالله من ذلک و مقرر است که چون حق سبحانه
و تعالی متفرد است در خلق کردن همهٔ موجودات و اعادت
آنها در نشأ ثانیه عجب تر نیست از ایجاد در نشأ اول
زیرا که در ایجاد اول لاشئ را همچنین اشخاص عجیبه و صور
غریبه ایجاد تواند نمود باز اعادت آن با وجود بقای
اجزای وی آسان تر و ممکن الوقوع تر تواند بود و در خلق
آدم علیه السلام از خاک آفرید و آنرا طین و حماء و مسنون
و صلصال کالفخار کردانید چون در دمیدن آن خاک
سفال شکل شد و خون و رگ و پی گشت پس چرا محال
داریکه بعد از مردن آنانکه خاک گشته باشند دیگر بار
روح را در بدن ایشان در آرد و بدان هیئت باز گرداند
و باید ایمان آریکه روح با بدن محشور خواهد شد زیرا که

در طاعت و معصیت چون هر دو شریک بودند
و در عقاب و در ثواب نیز شریکند چون امر و نهی
و وعده و وعید بر هر دو وارد شده است
روا نباشد که یکی مثاب و معاقب باشد آنکه دیگری در
نباشد که کالبد غیر آن بدن باشد که در دنیا بود زیرا که
ثواب و عقاب بهمان بدن و همان روح متعلق گشته است
اگر پرسند که توحید چیست بگو که یکی گفتن و یکی دانستن
و یکی اعتقاد کردن اگر پرسند که پیش از ایمان آ
از ایمان چیست بگو که عنایت و هدایت حق است
در ایمان به از ایمان چیست بگو که نگاهداشتن ایمان است
اگر پرسند که بعد از ایمان به از ایمان چیست
بگو که دیدار چون حق است اگر پرسند که بنای
مسلمانی بر چند نوع است بگو که بر پنج نوع است

اوّل کلمهٔ شهادت گفتن است که اشهد ان لا اله الا الله
و اشهد ان محمداً عبده و رسوله دوم پنجوقت نماز
گذاریدن سوم ماه شریف رمضان داشتن چهارم
زکوة مال دادن پنجم طواف خانهٔ کعبه کردن هر کرا
قدرت و توانایی باشد مزاد و راحله اگر پرسند که
ظهور ایمان کجاست بگو که در قلب است اگر پرسند که
اصل ایمان چیست بگو که عنایت و هدایت حق است
و سر ایمان کلمهٔ طیبه گفتن است که لا اله الا الله
محمد رسول الله و جان ایمان قرآن خواندن است
و بیخ ایمان اخلاص است و وطن ایمان دل مؤمنانست
و تخم ایمان علم است و پوست ایمان شرم است
و میوهٔ ایمان روزه است و برگ ایمان تقوی است
و مغز ایمان دعاست و آداب ایمان نماز است

اگر پرسند که

اگر پرسند که ایمان خالق است یا مخلوق بگو که
هم خالق است و هم مخلوق لا آله الا الله خالق است
و محمد رسول الله مخلوق اگر پرسند که ایمان فرض است
یا سنت جواب بگو که ایمان بر کافران فرض است
و تکرار کردن بر مومنان سنت است اگر پرسند که
عمل ایمان کدام است جواب بگو که نماز و روزه و حج
و زکوة و سایر طاعت که از بنده بوجود می آید عمل
ایمان است اگر پرسند که اصول دین چند است
جواب بگو که هشت است اول توحید که به یکانگی الله تعالی
گواهی دادن و یکی اعتقاد کردن و یکی گفتن و یکی دانستن
دوم عدل عدل آنست که بخود راستی کردن سوم
امامت امامت آنست که کار آخرت را از کار دنیا
مقدم داشتن چهارم نبوت نبوت آن است که

حضرت محمد مصطفی صلی اللہ علیہ وسلم را برحق دانی
پنجم امر معروف امر معروف آنست کہ آنچہ خدای تعالی
فرمودہ است بجای آوردن ششم نہی منکر نہی منکر
آن است کہ آنچہ خدا تعالی نہی کردہ است از وی دور
بودن ہفتم تبرا تبرا آن است کہ دشمنان خدا تعالی را
دشمن داشتن ہشتم تولا تولا آنست کہ دوستان
خدا تعالی را دوست داشتن اگر پرسند کہ
صفات اللہ چند است جواب بگو کہ دہ است
ہشت ثبوتی و دو سلبی آنچہ ثبوتی اول اعتقاد کند کہ
خدا تعالی عالم است یعنی داناست دوم زندہ است
ہرگز نمیرد سوم قادر است بر ہر شئی چہارم شنوا است
نہ بگوش پنجم بینا است نہ بچشم ششم گویا است
نہ بزبان ہفتم ارادت یعنی ہمہ را خواہست کردہ ہشتم

تکوین یعنی پدید کننده هست از عدم اما آن دو که
سلبر هست اول آنکه بنده اعتقاد کند که الله تعالی
پاک هست از جمیع عیبها دوم اعتقاد کند که الله تعالی
شریک ندارد که لیس کمثله شیء وهو السمیع العلیم اگر بر
قلعهٔ ایمان چند هست جواب بگو که سه هست اول
کسی که فریضه را نداند ایمان او درست نباشد دوم واجب را
نداند ایمان او درست نباشد سوم سنت را نداند
ایمان او درست نباشد اگر پرسند که موصلهٔ
منهیه چند هست جواب بگو که پنجبست دو برامام و دو
برقوم و یکی برامام و برقوم اول امام تکبیر تحریمه را
آهسته بگوید و آن برقوم هست قوم باید که تکبیر تحریمه را
پیش از امام بگوید دوم پیش از امام برکوع و برسجود
نرود و آن یکی برامام و برقوم هست باید که سلام بدست اولا

ندهد اگر پرسند که نماز قاری و نماز امی کدام است
جواب بگو که نماز قاری آن باشد که قرأت تواند کردن و
و نماز امی آن باشد که قراءت نتواند کردن قاری در عقب
امی نماز گذاردن روا نباشد اگر پرسند که نقصان
ایمان چند است بگو که سه است اول کفر دوم شرک سوم
شک آوردن اگر پرسند که کفر در لغت چیست
جواب بگو که پوشیدن است بنابران کافران را
کافر نامیدند از جهت آنکه پوشندهٔ ایمان و حق اند
و در شریعت حق دانستن همه باطلها و یا بعضی حقها است
چنانچه در جواهر الاسلام آورده است که کفر انکار
همه حقها بود و یا بحق دارندهٔ باطلها بود و انکار بعضی
از حقوق اتفاقی بدانکه هر گاه که از شخص کلمه صادر شود که
واجب میگرداننده باشد کفر را از دو وجه مثلاً درین کلمه

یک

یک وجهی باشد که نظر باین وجه کافر نمیشده باشد
مفتی میل میکند و حکم میکند بعدم کفر آن و کوینده از کلام
اگر همان مفتی باشد کفر نیست کافر نمیشود و اما اراده
وجه دیگر را کند کافر میشود فتوی مفتی بر عدم کفر فائده
نمیکند و بروی توبه و استغفار و تجدید نکاح زوجه اش
لازم است چنانچه شخص کوید که قصعه من الثرید خیر من الله تعالی
این کلام دو تاویل دارد قصعه ثرید کاسه اشکنه بهتر از الله
تعالی است نظر باین معنی کافر میشود دو تاویل دوم انکه
کاسه اشکنه خیر است یعنی از نعمت الله تعالی نظر باین کافر
نمیشود و اگر کسی تکلم کند بلفظ کفر و میدانسته باشد که
این لفظ کفر است و اعتقاد کند بمعنی آن تحقیق
این شخص کافر کردد اما اگر شخصی کلمه کفر را بر زبان کند
و داند که این کلمه کفر است لیکن اعتقاد کند بمعنی آن

ندانسته یا نداند که این کلمهٔ کفرست ولیکن باختیار خود
بر زبان جاری کرده باشد بتحقیق که این شخص کافر شده است
نزد علمأ ما رحمهم الله و اگر گوید که من ندانستم که این کلمهٔ
کفر باشد فائده نمیکند زیرا که جهل در اسلام عذر نیست
اما کلمهٔ کفر بر زبان شخصی جاری شود که خطأً و بی اختیار
چنانچه اراده کرد که لا اله الا الله و بر زبانش لا اله الا الله
ان مع الله الهاً آخر یعنی با خداست خدای دیگر آنکه اراده
کرد که گوید که بحق آنکه تو خدای من بنده بر زبانش جاری
شد که بحق آنکه من خدایم و تو بندهٔ درینصورت کافر نمیشود
گفته اند علما این محمول است بر ما بینه و بین الله تعالی
اما قاضی تصدیق نمیکند قول او را و حکم میکند بر کفر و کسی که
پوشیده دارد کفر را بظاهر خود را مسلمان نماید و باهتمام
کند و قصد کند کافر شود و کسی که گذارد در خانه اشیائی را

این اشیا واجب میگردانیده باشد کفر او بزبان
تکلم آن نکند و بدل آنرا مکروه شمارد و راضی نباشد
در ایمان او ضرر نمیرساند بلکه محض ایمان است اگر پرسند
در نماز خواندن چند چیز فرض است جواب گوید که
هفت است اول داند که کدام نماز میگذارد دوم داند که
چند رکعت میگذارد سوم داند که ادا میگذارد یا قضا
چهارم داند که فرض می گذارد یا نفل پنجم داند که
تنها میگذارد یا بجماعت ششم داند که روی
بقبله آورده است یا نه هفتم خالصاً لله گذارد
اگر پرسند که چون جان بتن از بدن بیرون آید ایمان
عجاره و اگر کوئی بجان میرود بدن بی ایمان میماند
و اگر کوئی ببدن میرود جان بی ایمان میماند و اگر گوئی
بعضی ببدن و بعضی بجان بس ایمان دو نیم نمی شود

جواب بگو که ایمان را دو صفت است فعل ایمان جان بود
و حکم ایمان باتن است اگر پرسند شرایط نماز جمعه
چند است جواب بگو که دوازده است پنج او موجب
اداست و هفت او موجب قضاست آن پنج که موجب
موجب اداست اول مصر جامع دوم پادشاه سوم
اول وقت نماز پیشین چهارم خطبه پنجم قوم و هفت
موجب قضاست بر هفت کس روا نباشد
اول بر عورت دوم بر حایض سوم بر کودک چهارم
بر مسافر پنجم بر بنده ششم بر اعمی هفتم بر زمین
اگر پرسند که طهارت بر چند نوع است بگو که
بر شش نوع است اول طهارت سر است یعنی
پاک دارد سر خود را از هوای هوس دوم طهارت
قلب است یعنی پاک سازد دل خود را از حسد سوم

طهارت دهان یعنی دهان خود را از غیبت و دروغ
گفتن نگاهدارد چهارم طهارت طاهرست یعنی خود را
طاهر سازد پنجم طهارت باطن است یعنی پاک
سازد باطن خود را از حرام ششم طهارت شریعت است
یعنی پاک سازد شریعت خود را اگر پرسند که
حیض چند است بگو که دوازده است چهار خاصه است
و هشت مشترک و آن چهار یکه خاصه است اول
دختر کی که ببلاغت رسید حیض دید دوم انقضاء عدت
یعنی عورتی از شوهر برآید و خواهد بشوهر دیگر رسد
تا از حیض پاک نشود بشوهر دیگر نشاید و اگر کنیزک
باشد نیز از حیض پاک شود اگر پرسند که
هشت مشترک کدام است جواب بگو که عورتی که
از حیض پاک نشود هشت کار نکند اول کلمه طیبه نگوید

دوم نماز نخواند سوم روزه ندارد چهارم قرآن نخواند
پنجم خط ننویسد ششم طواف خانهٔ کعبه نکند هفتم ترک
جماع کند هشتم ترک دخول مسجد اگر پرسند که
قومه و جلسه کدام است جواب بگو که قومه آن است که
وقتی از رکوع برگردد و خود را راست کند و جلسه آن است
وقتی که از سجده برگردد راست نشیند در میان دو سجده
مقدار یک تسبیح مسئله شخصی در محل قومه امام را
در رکوع یافت و محل نیت کردن نیست فی الحال
گوید که دخلت فی صلوة الامام و خود را پیوندد
و ثواب جماعت دریابد مسئله فرض بودن طهارت
و نماز بکدام آیت ثابت شده است بگو که قوله تعالی

یَا اَیُّهَا الَّذِیْنَ آمَنُوْا اِذَا قُمْتُمْ اِلَی الصَّلٰوةِ فَاغْسِلُوْا وُجُوْهَکُمْ
وَاَیْدِیَکُمْ اِلَی الْمَرَافِقِ وَامْسَحُوْا بِرُءُوْسِکُمْ وَاَرْجُلَکُمْ اِلَی الْکَعْبَیْنِ

اگر پرسند

اگر پرسند که فرض قایمی و دائمی کدام ست
جواب بگو که فرض قائمی پنجوقت نماز گذاردن ست
و فرض دائمی ذکر خدا یتعالی را بسیار گفتن ست
مسئله شخص در جنابت شد ایمانش کجا قرار میگیرد
بگو که در درون دل قرار میگیرد اگر پرسند که
عقل فاضلتر ست یا علم بگو که علم اعلی مرتبه عقل ست
و علم حاجت ست بجون وضو ساختن از برای نماز آلت ست
زیرا که روانیست گذاردن نماز بی وضو اگر پرسند که
درّه را از غلاف میکشی چه میگوئی بگو که قوله تعالی اِنَّ الَّذِینَ
آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ اِنَّا لَا نُضِیعُ اَجرَ مَن اَحسَنَ عَمَلاً
اگر پرسند که در درّه زدن چه می گوئی بگو که
الحمد لله وحده علی دین الاسلام درّه را در غلاف کنی
چه میگوئی بگو که قوله تعالی وَکَانَ اللهُ عَلَی کُلِّ شَیءٍ قَدِیرًا

اگر پرسند که درّه از کدام پوست جواب بگو که
از پوست گوسفند حضرت اسمٰعیل علیه السّلام اگر پرسند که
شرط روزه چند است جواب بگو که سه است اوّل عقل دوم
بلوغ سوم اسلام اگر پرسند قبله چند است بگو که
پنج است قبلهٔ اوّل عرش است از نور است و قبلهٔ
حاملان است قبلهٔ دوم کرسی است از زبرجد است
آن قبلهٔ کرّوبیان است قبلهٔ سوم بیت المعمور است
از زمرّد است آن قبلهٔ فرشتگان است چهارم
بیت المقدّس است از یاقوت سرخ است آن قبلهٔ
پیغمبران است قبلهٔ پنجم بیت الکعبه است از سنگ است
آن قبلهٔ مومنان است تن در محراب می آید
و جان در کعبه و خرد در بیت المعمور و فعل در کرسی است
و دل در عرش اکرام این قاعده را نداند امامت

او درست بنا شد روایت است از حضرت امام
اعظم رضی علیه کفتند که هر که چهار مسئله را نداند
امامتی او درست بنا شد اوّل از امام پرسند که
امام ما تو ئی و امام تو کیست بکوید که امام من قرائت
دوم کویند که مایان بتو اقتدا می کنیم و تو بکه اقتدا
میکنی کوید که بقرآن مجید اقتدا میکنم سوم آنکه نماز ما
بتو درست است نماز تو بکه درست است بکوید که بعلم خدا تعالی
و بشریعت حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وسلم
درست است چهارم آنکه نماز ما میکذاری یا نماز خویش
کوید که من نایب قوم و کذارندهٔ نماز خودم
اکر پرسند که امامتی را چند فضیلت است
جواب بکو که ده فضیلت تا نماز جماعتیان درست
روا باشد اوّل در قراءت لحن نکند دوم تکبیر بلند

گوید سوم رکوع و سجود بجای آرد چهارم از حرام و شبهه
خود را نگاه دارد پنجم جامهٔ خود را از نجاست
نگاه دارد ششم در نماز قرآن بسیار نخواند تا ملال
قوم نشود هفتم بخودش عجب نیارد هشتم بمسجد پیش رود
بعد از قوم براید نهم قوم را آمرزش خواهد که او
شفیع قوم ست و هم سلام دادن بر نیت مؤمنان
و هم بر نیت فرشتگان و بعد از ان همهٔ مؤمنان را
دعا کند و اجابت خواهد و اگر تنها خود را دعا کند
خیانت کرده باشد اگر پرسند که مؤذن را
چند چیز فضیلت ست بگو که سه ست اول شناختن
وقت دوم نگاه داشتن حلق از حرام سوم چون
غایب شود کسی دیگر اذان گوید روی ترش نکند و از وجه
مؤذنی چیزی طلب نکند و مسجد را پاکیزه دارد

اگر پرسند که چند فرقه موءذن را نشاید جواب بگو که
هفت ست اول تهمت کننده دوم تهمت کرده شده
سوم کذاب چهارم غیبت کننده پنجم خمر خوار
ششم کسیکه روستایی بغیر در بیابان کلان شده باشد
هفتم فاسق اگر پرسند که در کلمات اذان
چند جا بیم کفر ست جواب بگو که در ده جا بیم
کفر ست اول الف الله را مد کشیده گوید دوم
اکبر را اکبار گوید سوم اشهد را اشهاد گوید چهارم
اشهد را اشحد گوید پنجم لا اله الا الله را بی تشدید
گوید ششم حی علی الصلوة را حیا علی الصلوة گوید
هفتم هی علی الصلوة گوید هشتم حی علی الفلاح را هی
علی الفلاح گوید نهم حی علی الفلاح را حر علی الافلاح
گوید دهم حی علی الصلوة را بی تشدید خواند

اگر پرسند که نیت غسل کدام سنت جواب بگو که
نویت ان اغتسل غسلا من الجنابة رفعا للحدث و استباحة
للصلوة تقربا من الله تعالی اگر پرسند که واجبات
غسل چند سنت جواب بگو که ده سنت اول آب
در دهان کردن دوم آب را در گوشه چشم رسانیدن
سوم آب را در زیر ناخن رسانیدن چهارم آب را
در موضع استنجا رسانیدن اگر مقدار درهم شرعی
باشد شستن او واجب است آب را اسراف نکند هفتم
استنجا را در جای خلوت کند هشتم نفس خود را از وسوسه
شیطان نگاه دارد نهم بطرف قبله استنجا نکند دهم
بدست راست نکند اگر پرسند که کدام جنابت
غسل واجب نمی جواب بگو که زنی در جنابت بود قبل از غسل
حیض دید تا تمام نشود بروی غسل واجب نشود اگر پرسند که

استنجا برچند نوع ست جواب بگوکه بر نُه نوع ست
چهار فرض و یکی واجب و یکی سنّت و یکی مستحب و یکی
احتیاط و یکی بدعت آن چهار یکه فرض ست اوّل
ز ذکه از حیض پاک شود دوم ز ذکه از نفاس پاک شود
سوم کسی که جنابت رسیده باشد چهارم در مقعد کسی
نجاست از درهم شرعی زیاده باشد شستن او فرض ست
واگر برابر درهم شرعی باشد شستن او واجب ست
اگر کم باشد شستن او سنّت ست واگر بول کند
سرانداز شستن مستحب ست واگر باد بشدّت بیرون آید
شستن احتیاطی ست واگر در نجاست چیزی ترشح
نکند استنجا کردن بدعت ست اگر پرسند که
استنجای خاکی برچند نوع ست جواب بگوکه دوازده
نوعست شش او جائز و شش او غیر جائز ست

آن شش که جائز ست اوّل کلوخ دوم خاک سوم
سنگ چهارم نمد پنجم پخته کهنه ششم خشت خام
آن شش که غیر جائز ست اوّل خشت پخته دوم علف
سوم سرگین چهارم استخوان پنجم انگشت ششم سفال
اگر پرسند که استنجا و استنقا و استبرا کدام است
جواب بگو که استنجا شستن اندام نهاذ ست و
واستنقا سه بار دست خود را مالیدن بکلوخ تا بوی
نجاست نماند و استبرا گواهی دادن دل ست بر پاک
شدن مسئله مسلمان درمیان دو فریضه مبتلا شد
چنانکه ستر عورت فریضه ست و زائل کردن نجاست
نیز فریضه ست باید که نگاه کنند کان را کوید و
بگرداند وی کار خود را باشد اگر ایشان روی نگردانند
بزه کار شوند مسئله اگر کسی نماز میگذارد

باو درهمی است هر دو طرف او نجس شد صحیح آن است
مانع جواز صلوة نیست و اگر کسی نماز میگذارد و دو جامه
در بر دارد بر هر کدام نجاست کمتر از درهم است
و جمع کنند زیاده از درهم میشود نماز جایز نیست
مسئله چون شستن آغاز کند اول قبل بشوید
یا دبر نزد امام اعظم رحمة الله علیه اول دبر بشوید
بعد از ان قبل و نزد صاحبین اول قبل بعد از ان دبر و فتوی
بر قول حضرت امام اعظم است زیرا که شستن دبر
اهم است از انکه سنت است و شستن قبل مستحب است
پس سنت را مقدم باید داشتن و در شستن دبر
اولی مردانرا و زنانرا برابر است نظم
در خلا جا چون نشینی دامن خود بر مکش پست بنشین
مگو تو هیچ نوعی از کلام رو بسوی قبله نی و پشت سوی

قبله نه دست چپ باید که باشد سوی قبله والسلام
اگر پرسند که روزه را قضا واجب آید و نماز را
نیاید چراست جواب بگو که حوا را حیض آمد از مهتر
آدم علیه السلام پرسید که درین حالت نماز کدام
یا نه آدم علیه السلام گفتند باش تا فرمان خدا تعالی
چه رسد مهتر جبرئیل علیه السلام وحی آوردند که خدا تعالی
میفرماید که در حالت حیض نماز را ترک نماید دوم بار
حیض آمد حوا روزه دار بود از مهتر آدم علیه السلام
پرسید که روزه دارم یا نه حضرت آدم علیه السلام
قیاس کردند که در حالت حیض منع شده بود روزه
نیز عبادت سست منع خواهد شد جبرئیل علیه السلام
وحی آوردند که چون پرخصت روزه بخوردی آنرا
قضا داشتن واجب گردانیدم و دلیل دیگر آنکه

روزه هر سال یکماه میشود و در حالت حیض اگر
ده روز روزه نخورد در دوازده ماه قضا داشتن
دشوار نباشد و اما در هر ماهی حیض ده روز باشد
پنجاه وقت نماز قضا میشود و در هر ماه پنجاه وقت
نماز قضا کردن دشوار بود زنان ضعیف اند نتوانند کردن

مسئلهٔ ایام حیض کم شدهٔ عورت

انگه اولی بنظم نام حق — شیخ عالم مصنف مطلق
باد بر روح او هزار دعا — بسکه آسان بکرد مشکلها
خاکپایش بدیده سرمه کشم — بس که بوده بدرد ما مرهم
گفت آن شیخ پیشوای جهان — افضل حال قال آدمیان
هر زنی را که کم شود ایام — غسل باید بهر نماز مدام
صورتش اینکه عورتی بوده — تا که سه روز حیض میدیده
بعد ازان نقل کرد از سه روز — از دهِ اوّل ای مهِ دلسوز

تا که در ماه دوم آن عورت — در ده و دو مش همین عادت
بعد در ماه سوم ای فاخر — دید سه روز در دهِ آخر
بعد ازان گشت مستمر آندم — در جمیع مدای نکو همدم
گشت آن عادت اوّل مفقود — از چنین عورتیکه عادت بود
نیست معلوم ای نکو خاطر — ز اوّل ثانی ست یا آخر
حکم کردند فقیه ذی الاکرام — اندین حال بهر خاص عام
ترک سازد سه روز از ده — انچنین کس نماز هم روزه
هفت دیگر نماز روزه مدام — بکند او تمام در اسلام
بهر هر یک نماز غسل آرد — بعد ازان او نماز بگذارد
غسل او همچون استحاضه بود — که بهر هر یک وضوی تازه بود
کردم از جامع صغیر رئس نقل — تا که سازد قبول این هر عقل
نظم کرد بنده فقیر احوال — احقر نامراد میر جلال
دانکه از ابهر رسول چه رفت — یکهزار و صد ست و هفت و پنجاه

و در شرح

و در شرح هدایه مسطور است که سبب ابتدا حیض
آن بود که چون حضرت حوا در بهشت دانهٔ گندم را
خورد عذر زنان بروی پدید آمد و باقی ماند دختران
او را تا روز قیامت اگر پرسند که در تیمم چند چیز
فرض است جواب بگو که چهار است اوّل نیّت دوم
خاک پاک سوم یکضرب از برای روی چهارم یکضرب
دیگر از برای دو دست مع آرنج اگر پرسند که
در نماز جنازه بچه طریقه تیمم باید ساخت جواب بگو که
وقتی که جنازه بر زمین مانند تیمم درست باشد امام در میان
نهاده است تیمم درست بنا شد المراد یوضع من اعناق
الرجل علی الارض حتی لو تیمم قبل الوضع علی الارض لا یجوز
اگر پرسند که در تیمم استیعاب شرط است یا نی
حسن ابن زیاد از امام اعظم رحمة الله علیه خواجه امام حسن

فقیه

وفقیه ابو اللیث روایت کرده اند که استیعاب شرط است
اگر پرسند که مسافت چند باید که به تیمم نماز
گذارد بگو که بقول امام محمد ره اگر مقیمانند دو میل اگر مسافرانند
یک میل حسن ابن زیاد ره گفته اند که اگر آب در پیش است
وی آنجانب میرود دو میل باید و اگر بر یمین یا بر یسار یا بر عقب بود
یکمیل باید اما ظاهر روایت آنست که هر کجا که بود یکمیل
بسنده بود اکثر علما این را اختیار کرده اند و میل
سه یک فرسنگ بود و فرسنگ دوازده هزار قدم است
و میل چهار هزار قدم بود اگر ازینجائی که بود تا آنجا که آب
بود چهار هزار قدم بود ویرا تیمم روا بود اگر پرسند که
محمد رسول الله بچه طریقه میشناسی جواب بگو که محمد
رسول الله بندهٔ خداست و از فرزندان آدم علیه السلام
از آنچه جبرئیل علیه السلام بمحمد علیه السلام آورده است

برحق است و راست است اگر پرسند ملت چند است
بگو له هفتاد و سه است اگر پرسند که تو از کدام
ملتی جواب بگو که از ملت اسلام اگر پرسند که
ملت چیست جواب بگو که الملة الدین یعنی ملت دین است
اگر پرسند که تو از کدام امتی بگو که امت محمد
علیه السلام اگر پرسند که امت چه باشد بگو که
امت پیروی کردن است اگر پرسند که چون
مؤمن بمیرد جانش را بآسمان برند و تنش در گور بماند
ایمانرا کجا باز دارند جواب بگو که ایمانرا آمدند بنباشد
ایمان فعل بنده است یعنی کردار بنده و فعل صفت
ویست چون جانش با ایمان برند بدان صفت ویرا مؤمن
خوانند زیرا که صفت از موصوف جدا نباشد
اگر پرسند که شرط اسلام چند است بگو دوازده است

اوّل شناختن خدا تعالی و کلمهٔ لا اله الّا الله فائدهٔ
مسلمان بست دوم آبدست کردن پاکی مسلمانست
سوم پنجوقت نماز گذاردن ستودن مسلمان است
چهارم زکوة مال دادن حسن مسلمان است پنجم روزهٔ
ماه شریف رمضان داشتن صبر مسلمان است ششم طواف
خانه کردن کمال مسلمان است هفتم تیغ زدن بر کافران
نصرت مسلمان است هشتم امر معروف حجّت مسلمانست
نهم نهی منکر باز داشتن مسلمان و آشکارا کردن است
دهم در حق برادر مؤمن شفقت کردن مهر مسلمان است
یازدهم ادب نفس نگاه داشتن قوت مسلمان است
دوازدهم صلهٔ رحم استحکام مسلمان است اگر بر سنّت
بر هر نماز اذان و اقامت است در نماز جنازه اذان
اذان و اقامت نیست بلکه وقتی که فرزند متولد شود

در گوش راست او اذان و در گوش چپ او اقامت
می گویند چون بنده بمیرد از ان و اقامت از بهر آن
نمی گویند زیرا که پیش گفته شده است اگر پرسند که
در جملهٔ نماز فرض و واجب و سنن رکوع و سجود هست و در نماز
جنازه چرا نیست بگو که چون در روز خطاب کافران را
غیر را سجده کردند خدا تعالی را سجده نکردند از بهر آن
مؤمنان را در نماز جنازه رکوع و سجود نفرمودند
اگر پرسند که بانگ نماز چیست بگو که سنت
مؤکده است بر پنج نماز و از برای نماز جمعه شعار
اسلام است حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه وسلم
فرموده اند که من بانگ نماز و اقامت را در شب معراج
از مهتر جبرئیل علیه السلام شنودم که در مسجد اقصی
بانگ نماز و اقامت میگفت و من انبیا را

علیهم السلام را امامت کردم و دو رکعت نماز گذاردم
در رکعت اول بعد از فاتحه الم ترکیف و در رکعت
ثانی لایلاف قریش خواندم و ثواب نماز را بر امت خود
بخشیدم مسئله در بانگ نماز مناجات و منادات
مناجات ذکر حق است و منادات ندای خلق
مدام که بنده در ذکر حق است روی سوی قبله دارد
چون بندای خلق رسد روی بگرداند تا آواز دور تر
رود لیکن باید که بالا براید و انگشت را در گوش کند
تا آواز دور تر رود و هر چیز که آواز مؤذن شنوند
آن چیز ها از خدا تعالی آمرزش خواهند ابو القاسم صفار
میگوید که در بانگ نماز نداست و باقی همه ذکر حق است
اما ظاهر روایت آنست از اول تا آخر همه ذکر است
مسئله اگر یک کس بانگ نماز گوید و دیگری آید

بانک نماز آغاز کند ویرا منع نکنند و اکر ویرا اعلام
دهند باید که خاموش نشود تا تمام کند از برای آنکه
تکرار بانک نماز مشروع ست دلیل بر مسجد جامع در روز جمعه
مسئله در مسجد درخت نشاندن شاید یا نه بکو
خواجه امام حسام الدین رح گفته است که در نجارا شاید
زیرا که زمینهای نجارا نمناک ست بآب دادن حاجت
نبود اما در سمرقند نشاید که زمینهای سمرقند شخ است
بآب دادن حاجت بود و عمارت خرابی پذیرد مسئله
یکی در مسجد مصحف می نویسد شاید یا نه اکر بهما مینویسد نشاید
و اکر برای وقف مسجد می نویسد شاید مسئله
اکر مؤذن بانک نماز کفت بعد ازان معلوم شد که
رویش بغیر قبله بوده ست بانک نماز را اعاده نکند که
اعلام حاصل شده ست مسئله کسی در مسجد مکتبداری

میکند درست هست یا نی اگر پنجشنبه کی می ستاند
نشاید و اگر نمیستاند شاید مسئله اگر کسی در میان
بانگ نماز بیهوش شد یا بر همان وقت گذشته شد
یا ردت آورد العیاذ بالله آن بانگ نماز را باز گویند
مسئله در اجناس ناطفی آورده ست اگر کسی
در مسجد چیزی خورد آن پوست و تلف را بر بوریای مسجد
نهند نه بر زمین مسجد زیرا که حرمت مر زمین راست نه
بوریای مسجد اگر پرسند که نماز بامداد را که گذارده ست
جواب بگو که آدم علیه السلام بدنیا آمدند شب را
ندیده بودند هوا تاریک بود اندیشه مند شدند
بناگاه صبح شد بشکرانهٔ او دو رکعت نماز گذاردند
پروردگار عالم نماز شانرا قبول کرد بر امت محمد علیه السلام
فریضه گردانید اگر پرسند که نماز پیشین را که گذارده ست

جواب بگوکه ابراهیم علیه السلام چون حضرت ابراهیم
از آتش نمرود بنجات یافت بشکرانهٔ او این چهار رکعت
نماز گذارید حقسبحانه وتعالی از ابراهیم علیه السلام قبول فرمود
برامت محمد علیه السلام فریضه گردانید اگر پرسند که
نماز دیگر را که گذارید جواب بگوکه یونس علیه السلام
از ظلمت شکم ماهی بنجات یافت بشکرانهٔ او چهار رکعت
نماز گذارید پروردگار عالم از یونس علیه السلام
قبول فرمود برامت محمد علیه السلام فریضه گردانید
اگر پرسند که نماز شام را که گذارید جواب بگوکه
مهتر عیسی علیه السلام گذارید آنروز که ترسایان ثالث
وثلثه گفتند که عیسی علیه السلام پسر خداست
از سخن ایشان آسمان بحضرت بنیاز بنالید و گفت
خداوندا ما را فرمان ده تا ما بر سر ایشان رنیم

وزمینها خواستند ما را فرمان ده تا ما ایشانرا فرو بریم
حق سبحانه و تعالی فرمان داد که شما یان برقرار
خود باشید تا من ایشانرا جزا دهم آنچه خواهم
حق تعالی ایشانرا خوک و بوزینه گردانید عیسی علیه السلام
بشکرانه این سه رکعت نماز گذارید حق تعالی از حضرت
عیسی علیه السلام قبول فرمود بر امت محمد علیه السلام
فریضه گردانید اگر پرسند که نماز خفتن را که گذارید
بگو که حضرت موسی علیه السلام بامر الله تعالی
بمصر می آمد در بیابان صفورای دختر حضرت
شعیب را که زن ایشان بود او را در راه درد
زادن گرفت هوا تاریک بود رعد و برق می جست
باتش حاجت شد موسی علیه السلام بکوه طور رفت
خدای هژده هزار عالم دران شب تاریک موسی

علیه السلام را پیغمبری داد و صفورای را زنی عطا
فرمود بشکرانهٔ او این چهار رکعت نماز خواند حضرت
حق سبحانه و تعالی این چهار رکعت نماز را قبول
کرد بر امت محمد علیه السلام فریضه گردانید اگر
پرسند که نماز وتر را که گذارید جواب گوئید که
حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم گذاریده اند
و بر مایان گذاردن آنرا واجب گردانیده اند
اگر پرسند که در زمین مردار دن و آبا که
درامده نماز گذارند اگر مطلق گوئی خطا باشد
جواب آن است که بنگریم اگر زمین جهود و ترسا است
روا نباشد و اگر زمین مسلمان است بنگریم زمین
کار کرده باشد و یا مزروع روا نباشد و اگر
بخلاف این باشد روا باشد و نیز در راه پاک

نماز گذاردن روا ست زیرا که در راه همه کس را
حق باشد اگر پرسند که فرض چیست و واجب
کدام ست جواب بگو که فرض آنست که بدلیل قطعی
ثابت شده باشد همچون نماز و روزه و مانند آن
و واجب آن ست که بدلیل ظنی ثابت شده باشد
همچون سورهٔ فاتحه و تعیین قراءت در دو رکعت
اوّل و چون تعدیل ارکان اگر پرسند که
حکم فرض چیست و حکم واجب چیست جواب بگو که
حکم فرض آن ست که هر که فرض را نداند و باو
عمل نکند فاسق گردد و اگر منکر شود کافر گردد
نعوذ باللّٰه من ذلک و از رحمت خدای تعالی محروم
گردد و حکم واجب آن ست که هر که واجب را
نداند و عمل نکند عاصی گردد و لیکن منکر او کافر نشود

مسئلہ روی بجانب قبلہ کردہ بول میکرد
بخاطرش رسید روی خود را کردہ اند حق تعالی
گناہان آن بندہ را بیامرزد مسئلہ زن و شوہر
خواب کردہ بودند آب طاہر شدہ ست ہر کدام
می گویند از من ست پس مشترک شد بعضی گفتہ اند
بر ہر دو غسل واجب شود زیرا کہ شک در میان ہر دو
واقعست و امام شجاع رہ میفرماید کہ اگر آب زرد ست
از ان زن بود و اگر کبود ست از ان مرد و اگر ہر سہ ان
از زن و الا از مرد و لیکن از برای احتیاط ہر دو
غسل کنند اگر پرسند کہ دہ یار بہشتی کدام اند بگو کہ

دہ یار بہشتند قطعہ میدان	نظم	بوبکر عمر علی عثمان
سعد ست سعید عبیدہ		طلحہ ست زبیر عبد الرحمن

اگر پرسند کہ ازواج مطہرات چند ست

بگو که بمضمون این قطعه نه ست

نه جفت نبی که پاک بودند همه	بود عایشه خدیجه محترمه
با ام حبیبه حفظه بود زینب	میمونه صفیه سوده ام سلمه

فرزندان رسالت پناهی صلی الله علیه وسلم چند ست جواب بگو که هفت ست

نظم

هفت فرزند شد از پیغمبر	سه پسر چهار دیگران دختر
قاسم ست اول فرزندانش	زینب آمد پس از وی دانش
بعد از آن کرد تولد طاهر	شد پس از وحی بعالم ظاهر
رقیه شد فاطمه ام کلثوم	از خدیجه شده کی ایدلکش
بس که شد ز ماریه ابراهیم	گر بخوانند ورا قطعیه
مرد در پیش نبی شش فرزند	فاطمه ماند پس از وی چند
شش مه از فوت نبی چون بگذشت	فاطمه سوی پدر رحلت بست

اگر

اگر پرسند که خلفاء راشدین چند است گوئید
یازده است بعد از چهار یار باصفا اول عبد اللہ
بن عمر دوم عبد اللہ بن مسعود سوم عبد اللہ
بن عباس چهارم زید بن ثابت پنجم موسی اشعری
ششم عایشہ صدیقہ هفتم معاذ جبل رضی اللہ
عنهم اگر پرسند که نفاق بر چند نوع است
جواب بگو که بر دو نوع است یکی نوع کفر است
و یک نوع معصیت است کفر آن بود که بزبان
اقرار کند و بدل تصدیق نکند و اما معصیت آنکه
سخن دروغ گوید و بوعده وفا نکند و امانت را
خیانت کند و در غضب شود و دشنام کند
اگر پرسند که در طعام خوردن چند چیز
فرض و چند چیز سنت و چند چیز ادب است

بگو که چهار چیز فرض ست اوّل حلال خوردن دوم رزق را
از خدا تعالی دانستن سوم بقسمت خدا تعالی راضی بودن
چهارم مادامیکه قوت طعام در وی ست معصیت ناکردن
و آنچهار یکه سُنّت ست اوّل دو دست شستن دوم
بسم الله الرحمن الرحیم گفتن سوم الحمد لله گفتن چهارم
دعا کردن و آنچهار یکه ادب ست اوّل از پیش خود خوردن
دوم لقمه را خرد گرفتن سوم لقمهٔ دیگران ننگریستن چهارم
بید ستوری شریک طعام نخوردن اگر پرسند که
شرک بر چند نوع ست جواب بگو که بر دو نوع ست
یکی کفر و یکی معصیت آن یکی که کفر ست همچون بت
پرستیدن و آن یکیکه معصیت ست چنان است که
نفعها را از سبب بیند نه از مسبب چنانچه شفا را از
دارو پسندد نه از خدا تعالی این نشان معصیت ست

اہل حق این ست کہ نفع وضرر ہمہ از خدا بپسند چیزی
درمیان نہ بیند در بیان خواب کردن
خواب بر یازدہ وجہ ست خواب سنّت وخواب بدعت
وخواب سبب دیوانگی وخواب سبب عقوبت وخواب
رخصت وخواب سبب درویشی وخواب غرامت
وخواب ندامت وخواب راحت وخواب عبادت
وخواب کرامت امّا خواب سنّت قیلولہ ست کہ
رسول علیہ السّلام فرمودہ اند کہ یاری دہید
روزہ ہا تانرا بخوردن سحری ویاری دہید نمازہای
شبہا تانرا بخفتن قیلولہ در ملتقط ناصر الدین از محمد رہ
روایت میکند کہ چنین گفتہ اند کہ مرا ہرگز قیلولہ فوت
نشدی نہ در سفر ونہ در حضر وفائدۂ قیلولہ آنست کہ
مقوّی دماغ وعقل ست پس مدد دہید عقل را بواسطۂ

قیلوله قال النبی علیه السلام القیلولة تزید فی العقل و خواب
بدعت در وقت نماز خفتن ست و خواب سبب دیوانگی
بعد از نماز دیگر خفتن ست دلیل بر آنکه رسول علیه السلام
یکی را دیدند که بعد از نماز دیگر خفته بود گفتند که
اگر این شخص هشیار خیزد عجب بود و خواب سبب
عقوبت نماز خفتن را نگذاریده خفتن ست در خبر ست که
در دوزخ دریائی ست که آب او تلخ و سیاه آماده
کرده اند از برای کسانیکه نماز خفتن نگذاریده خسبد
و خواب رخصت نماز خفتن گذاریده خسبیدن ست
و خواب غفلت خواب صبحدم ست که مهتر جبرئیل ص
علیه السلام وقت صبح بحجره اندر آمد فاطمه رضی الله عنها را
خفته دید گفت ای دختر رسول خدا برخیز که درین وقت
سه چیز را قسمت کنند عافیت و خوی نیک و برکت روزی

هر که

هر که در نیوقت خسبد از سه چیز محروم ماند و خواب
سبب درویشی و آن آنست که بعد از نماز بامداد پیوسته
خسبیدن سست و چون بامداد بخواند و بنشیند
چندانکه آفتاب برآید بعد ازان بخسبد باکی نبود و خواب
غرامت در مسجد خفتن سست و خواب ندامت
در مجلس علم خفتن سست و خواب راحت خواب
بیماران سست و خواب عبادت خواب مرد عالم
روزه دارست و خواب کرامت در سجده خواب
رفتن سست بندهٔ مومن در سجده خواب رود خداوند
عزّ و جلّ مباهات کند بفرشتگان خطاب کند که
بنگرید بر بندهٔ من که تنش در خدمت من است
و جانش بحضرت من مردمان اندر کسب دو مرتبه اند
اوّل کروّ آنند که روزیرا از کسب بینند نه از الله تعالی

این گروه کافر باشند نعوذ باللہ دوم روز یرا
از واجب تعالی میدانند اما کسب بے سبب او
دانند این گروه مؤمن باشند طریقہ گذاردن نماز چاشت
اوّل دو رکعت نیت کند در رکعت اوّل فاتحہ
والشمس و در رکعت دوم فاتحہ واللیل باز دو رکعت
نیت کند در رکعت اوّل فاتحہ والضحی و در رکعت
دوم فاتحہ والم نشرح بعد ازان چہار رکعت
نیت کند در ہر رکعت فاتحہ یکبار و سورۂ
اخلاص پنج بار و این چہار رکعت را بنیت طریقہ گذارد
و نماز ضحی بر رسول علیہ السلام فرض بودہ اگر گذارے
ثواب یابی و اگر نگذاری نبرہ کار نشوی در عدد
رکعات اختلاف است از دو رکعت تا دوازدہ
رکعت ظاہر روایت چہار رکعت است اما ہر چہ یکے

رَوا بود اما مستحب آن بست که در رکعت اوّل والشمس
و در رکعت دوم واللّیل و در رکعت سوم والضحی
و در رکعت چهارم الم نشرح بخواند مروی است
چون خانه کعبه را ابراهیم خلیل صلوٰة الرحمن وقتی که بامر
الٰهی بنا می کردند جبرئیل علیه السّلام از پنج کوه
سنگ می آوردند و باسماعیل علیه السّلام میدادند
تا کعبه را بنا کردند چون بنده مؤمن در پنج نماز
روی بکعبه آرد خدا تعالی مثل آن نیکیها
در دیوان آن بنده بنویسد و از ثواب جبرئیل امین
و ابراهیم خلیل و اسماعیل ذبیح علیهم السّلام
باو نصیب باشد نفلست از رسول علیه السّلام نماز
بامداد از برای آسانی جان کندن بست و نماز پیشین
از برای قبول نیکیهاست و نماز دیگر از برای

آمرزش بدبهاست و نماز شام از برای آسانی
گذشتن پل صراط است و نماز خفتن از برای نجات
تاریکی گور است نقل است که شش حیوان در بهشت
در اید اول ناقه صالح علیه السلام دوم بقر موسی
علیه السلام سوم نمل سلیمان علیه السلام چهارم مرکب
عیسی علیه السلام پنجم براق حضرت محمد مصطفی
صلی الله علیه وسلم ششم سگ اصحاب کهف چون
سگ و خر که در بهشت در اید شرم نباشد ترا که
انسانی در دوزخ روی بکوش تا از عذاب دوزخ
ایمن باشی تفسیر التحیات التحیات لله یعنی همه
طاعتهای جانی مخصوص خداست یعنی همه طاعتهای
بدنی و مالی مخصوص خداست السلام علیک یعنی
دعا و تحیت بر تو باد ایها النبی ای پیغمبر من و رحمة الله

یعنی رحمت خدای بر تو باد و برکاته و بسیار خیرها
خدا نیز نثار تو باد ای پیغمبر السلام علینا و علی
بر او علی عباد الله الصالحین یعنی بر بندگان الله که
صالح اند اشهد ان لا الٰه الا الله محمداً عبده و رسوله
یعنی گواهی میدهم بدرستیکه نیست هیچ الٰهی بجز خدای تعالی
برحق یعنی نیست هیچ معبودی برحق غیر الله تعالی و گواهی میدهم
من که محمد بنده او و رسول اوست اللهم صل
علی محمد و علی آل محمد کما صلیت علی ابراهیم و علی
آل ابراهیم انک حمید مجید اللهم بارک علی محمد و علی آل محمد
کما بارکت علی ابراهیم و علی آل ابراهیم انک حمید مجید
یعنی ای پروردگار ما رحمت فرست بر محمد و اهل بیت محمد
صلی الله علیه وسلم و او را شفاعت و رفعت درجه فرمای
همچنانکه رحمت کرده و رفعت درجه کرامت فرموده بر ابراهیم

واهل بیت ابراهیم بدرستیکه تو ستوده بزرگوار سبحانک
اللهم تسبیح چهار فرشته حملهٔ عرشند الاول یقول
سبحانک اللهم وبحمدک والثانی یقول وتبارک اسمک
والثالث یقول وتعالی جدک والرابع یقول ولا الٰه
غیرک هرکه سبحانک اللهم خواند ثواب چهار فرشته یابد
چون توبهٔ مهتر آدم علیه السلام ببرکت خواندن سبحانک
اللهم قبول شد ما را فرمان شد که در اول نماز بخوانند
تا نماز ایشان مانند قبول توبهٔ آدم علیه السلام قبول شود
اگر تبارک اسمک را فبارک اسمک گوید نماز تباه شود واگر
وتعالی جدک را وتعالی جدتک گوید نماز تباه شود چهار
چیز سنت اگرچند یکه امام بکند مقتدی نباید کرد یکی
آنکه اگر امام سجده یا رکوع زیاده آرد مقتدی
متابعت نکند دوم اگر تکبیر عیدین زیاده کند بر خلاف

قول

قول صحابه که هیچ احدی از صحابه خلاف نکرده است
مقتدی متابعت نکند و اگر امام بر سر چهار رکعت
قعده آورد در رکعت پنجم بسهو برخواست مقتدی را
متابعت کردن نشاید و نه چیزست که اگر امام بنیاد
مقتدی بیارد اول امام دست بر دارد در تکبیر اول
مقتدی بر دارد دوم اگر امام سبحانک اللهم نگوید مقتدی
بگوید سوم اگر امام بر رکوع تکبیر نگوید مقتدی بگوید چهارم
امام تسبیح رکوع و سجود نگوید مقتدی بگوید پنجم امام
سمع الله لمن حمده نگوید مقتدی ربنا لک الحمد بگوید ششم
امام بر سجود تکبیر نگوید مقتدی بگوید هفتم امام تحیات
نخواند مقتدی بخواند هشتم امام سلام نماز نگوید
مقتدی بگوید نهم اگر در ایام ظهر تکبیر تشریق را
فراموش کند و نگوید مقتدی بگوید بدانکه حنفی مذهب را

چهارده چیز باید تا نماز شافعی در عقیب او روا باشد
اول آنکه نیت کردن در وضو و غسل باید که نیت در ابتدا
شستن بود دوم ترتیب باید نگاه داشتن سوم آن مقدار
خون و غیره از نجاست مرئی شود بشوید خواه بر تن و خواه
بر جامه اگر چندیکه کم از درهم باشد چهارم اگر دستش
بعورت خود یا دیگری رسد وضو سازد پنجم متعصب نباشد
ششم اگر آب منی بشهوت غسل کند هفتم بر سر هر فاتحه
بسم الله الرحمن الرحیم بگوید هشتم تعدیل ارکان نگاه دارد
نهم کف دست برهنه عضوی از اعضای برهنه زنی که نکاح
تواند کرد رسد وضو سازد یازدهم التحیات تمام
با صلوات بخواند سیزدهم بلفظ سلام از نماز بیرون
آید چهاردهم هر دو پای را شستن در موزه کردن آنگاه
رعایت کردن شافعی مذهب را یازده چیز باید تا نماز

حنفر مذهب در عقیب او درست باشد اول در ایمان
انشاء الله نگوید دوم متعصب نباشد سوم در قبلتین وضو
نسازد چهارم چهار یک سر مسح کشد پنجم انحراف قبله
نکند ششم رفع یدین نکند هفتم آب منی زیاده از قدر
درهم شرعی باشد بشوید هشتم اگر قی کند وضو سازد نهم
خون از اعضای او بیرون رود بشوید و اگر در نماز
قهقه کند وضو سازد دهم بر یک انگشت مسح موزه
اختصار نکند و مقدار سه انگشت مسح کشد یازدهم
بعد از فاتحه توقف نکند تفسیر دعاء قنوت
اللهم انا نستعینک یعنی یا الله می طلبم معاونت
و مدد را از تو در طاعت و ترک معصیت و نستغفرک
و طلب میکنیم از تو مغفرت را از گناهان و نؤمن بک
و ایمان می آریم بتو و نتوکل علیک و توکل میکنیم بر تو

وثنی علیک الخیر و مدح میکوئیم بر تو خیر را شکر ک
ولا نکفرک و شکر می کوئیم ترا و کفران نعمت نمیکنیم
ترا و کفر نقیض شکر ست و نخلع و نترک من یفجرک
می اندازیم و ترک می کنیم کسی را که عاصی شده و مخالفت
کرده احکام ترا اللهم ایاک نعبد و لک نصلی و نسجد
یعنی الله ترا عبادت میکنیم و مر ترا صلوة و سجده میکنیم
و الیک نسعی و بسوی تو سعی میکنیم و سعی سرعت است
در رفتن و نحفد و سرعت میکنیم از برای تو بطاعت
حفد سرعت کردن بخدمت و نرجو رحمتک
و نخشی عذابک امید واریم رحمت ترا و میترسیم
عذاب ترا ان عذابک بالکفار ملحق بدرستیکه
عذاب تو بر کافران لاحق ست نیت کردن
فرضها و سنتها نیت فرض نماز بامداد نویت ان

ان اصلی رکعتی صلوۃ الفجر فریضۃ اللہ تعالٰی متوجہاً الی
جہۃ الکعبۃ اقتدیت بہذا الامام خالصاً للہ تعالٰی
اللہ اکبر نیت سنت نماز بامداد نویت ان اصلی
رکعتی صلوۃ الفجر سنۃ رسول اللہ متوجہا الی جہۃ الکعبۃ
خالصاً للہ تعالٰی اللہ اکبر نیت فرض نماز پیشین نویت
ان اصلی اربع رکعات صلوۃ الظہر فریضۃ اللہ تعالٰی
اقتدیت بہذا الامام متوجہاً الی جہۃ الکعبۃ خالصاً للہ تعالٰی
اللہ اکبر نیت سنت نماز پیشین نویت ان اصلی اربع
رکعات صلوۃ الظہر سنۃ رسول اللہ متوجہاً الی جہۃ الکعبۃ
خالصاً للہ تعالٰی اللہ اکبر سنت نماز پیشین نویت
ان اصلی رکعتی صلوۃ الظہر سنۃ رسول اللہ متوجہاً الی
جہۃ الکعبۃ خالصاً للہ تعالٰی اللہ اکبر نیت نماز دیگر نویت
ان اصلی اربع رکعات صلوۃ العصر فریضۃ اللہ تعالٰی

متوجہاً الی جہۃ الکعبۃ خالصاً للہ تعالیٰ اللہ اکبر نیت
فرض نماز شام نویت ان اصلی ثلث رکعات صلوۃ
المغرب فریضۃ اللہ تعالیٰ اقتدیت بہذا الامام متوجہاً
الی جہۃ الکعبۃ خالصاً للہ تعالیٰ اللہ اکبر نیت سنت
نماز شام نویت ان اصلی رکعتی صلوۃ المغرب سنۃ
رسول اللہ متوجہاً الی جہۃ الکعبۃ خالصاً للہ تعالیٰ
اللہ اکبر نیت فرض نماز خفتن نویت ان اصلی اربع رکعات
صلوۃ العشاء فریضۃ اللہ تعالیٰ متوجہاً الی جہۃ الکعبۃ خالصاً
للہ تعالیٰ اللہ اکبر نیت سنت نماز خفتن نویت ان اصلی
رکعتی صلوۃ العشاء سنۃ رسول اللہ متوجہاً الی جہۃ الکعبۃ
خالصاً للہ تعالیٰ اللہ اکبر نیت نماز وتر نویت ان اصلی
ثلث رکعات الوتر متوجہاً الی جہۃ الکعبۃ خالصاً للہ تعالیٰ
اللہ اکبر نیت تحمت نماز جمعہ نیت کردم بگذارم دو رکعت

نماز تحیت مسجد وقتی که بر من بست روی آوردم
بقبله قبلهٔ من جهته کعبه خالصاً لله تعالی الله اکبر نیت
سنت نماز جمعه نیت کردم بگذارم چهار رکعت سنت
نماز جمعه روی آوردم بقبله قبلهٔ من جهته کعبه خالصاً
لله تعالی الله اکبر نیت فرض نماز جمعه نیت کردم ساقط
گردانم فرض وقتی را باداکردن دو رکعت نماز جمعه
متوجهاً الی جهته الکعبه اقتدیت بهذا الامام خالصاً
لله تعالی الله اکبر نیت کردم بگذارم آخر نماز پیشین را
دریافتم وقتش را نگذاریده ام هنوز متوجهاً الی
جهته الکعبه خالصاً لله تعالی الله اکبر نیت کردم
بگذارم نماز سنت را روی آوردم من بجهته کعبه
خالصاً لله تعالی الله اکبر نیت عید رمضان نیت کردم
بگذارم دو رکعت نماز عید رمضان با جمله تکبیراتش

واجب این وقت است روی آوردم من بجهة
کعبه اگر مقتدی باشد اقتدا کردم با امام حاضر استاده
میگوید خالصاً لله تعالی الله اکبر سبحانک الی آخره
خوانده بعده الله اکبر سه بار گوید بعد ازان امام
قراءت کند و تکبیر رکوع گوید و برکوع رود و در رکعت
اول پنج تکبیر شد و در رکعت دوم اول قرأت کند
بعده سه بار الله اکبر گوید و تکبیر چهارم برکوع رود
مجموع نه تکبیر میشود و عید قربان نیز همین طریقه است
منقول است از رسول اکرم صلی الله علیه وسلم که عید
است که فقیری و تنگی و محنت و بید دلتی آورد یکی
برهنه بول کردن دوم جنب طعام خوردن سوم
بیک دست نان شکستن چهارم پوست پیاز و سیر را
سوختن پنجم بر پیران تقدم کردن ششم پدر و مادر را

بنام

بنام خواندن هفتم و ندانزا بهر چوپ کاویدن هشتم
دست خود را بکاسه شستن نهم دیگی و کاسه را
ناشسته ماندن دهم بر آستانه نشستن یازدهم
در موضع استنجا وضو ساختن دوازدهم جامه بر تن
دوختن سیزدهم روی بدامن پاک کردن چهاردهم
تار عنکبوت را دور ناکردن پانزدهم خشت مسجد را
بیرون آوردن شانزدهم بیگاه از بازار آمدن هفدهم
پدر و مادر را دعای بد کردن هژدهم نان کدایان
خوردن نزدهم برهنه خسبیدن بستم دهان ظرف را
گشاده ماندن بست و یکم چراغ بدم کشتن بست و دوم
پیاز خام خوردن بست سوم تا آفتاب برآمدن
خواب کردن این افعال را بر خود روا مدارید و بر
دیگر بهیم در خبر آمده ست که نماز گذارنده را باید که

نماز گذارد دل خود را بخدا یتعالی حاضر دارد چنان
داند که خدا یتعالی می بیند قال النبی علیه السلام
الاحسان ان تعبد الله کانک تراه وان لم تکن تراه
فانه یراک و کعبه را در میان دو ابروی خود دارد
و راست خود را بهشت داند و چپ خود را دوزخ
و با ادب نماز بگذارد و چپ راست خود را نه بیند
زیرا که پیش حضرت حقسبحانه و تعالی قطعا را میکوید
در خبر است قال النبی علیه السلام المصلی یناجی
ربه یعنی نماز گذارنده راز می کوید با پروردگار خود
معلوم است که راز گفتن با مملوک دنیا جز بنده خاص
میسر نشود امام شمس الائمه سه گفته اند که هر که صفت
ایمان نداند و در آموختن تقصیر کند او را نه دین باشد
و نه اسلام و نه نماز و نه روزه و نه طاعت و نه نکاح

اگر

اگر اینچنین بمیرد او را در گورستان کافران
دفن کنند تا بدین غره نشود که مسلمانم و مسلمان
زاده ام صفت ایمان چند است بگو که هفت است
اول ایمان بغیب آوردن دوم علم غیب را خاصهٔ
خدا تعالی دانستن سوم بهشت و دوزخ را دیدهٔ کروبیان
چهارم حلالهای خدا تعالی را حلال دانستن پنجم حرامهای
خدا تعالی را حرام دانستن ششم خوف است یعنی از عذابهای
خدا تعالی ترسیدن هفتم رجاست یعنی از رحمت
خدا تعالی امیدوار بودن در خبر است که الایمان
بین الخوف والرجا یعنی ایمان در میان خوف و رجاست
اما در کتاب حجة الاسلام امام غزالی آورده اند که
شوهر را علم لازم است که شرائط طهارت و نماز
و غسل جنابت و علم حیض و نفاس و مانند آنها را بداند

ونوافل وغیر آنہا را در آموختن معین نکند عاصی شود
زیرا کہ خدا تعالی در کلام مجید خود فرموده است کہ
یا ایہا الذین آمنوا قوا انفسکم واہلیکم نارا یعنی ای آن
کسانی کہ ایمان آورده اید بجدای عزوجل خود را
واہل خود را نگاه دارید از آتش دوزخ در بیان
فضیلت وضو قال النبی علیہ السلام الوضوء مفتاح
الصلوة الصلوة مفتاح الجنة یعنی وضو کلید نماز است
ونماز کلید بہشت است ہر کرا وضو باشد
خسبد جان او را بآسمان برند دستوری دہند
تا خدایرا سجده کند در خلاصه مسعود در آورده است کہ
فرشتگان مؤمنان را آمرزش میخواہند بایدکہ
باطہارت باشند پیش از وقت وضو سازند
ومنتظر نماز باشند در خبر است المنتظر للصلوة

کانہ فی الصلوۃ منتظر شوندہ نماز گویا کہ در نماز است
واز امیر المؤمنین عمر بن الخطاب رضی اللہ عنہ
روایت می کنند کہ ایشان گفتہ اند کہ ہر کہ
بعد از وضو آب بر گیرد و بر کردن خود کشد درین
حین بگوید سبحانک اللھم وبحمدک اشھد ان لا الہ
الا انت وحدک لا شریک لک واشھد ان محمدا عبدک
ورسولک استغفر اللہ واتوب الیہ در بیان
دعاہائی کہ در وضو میخوانند چون بخلا روند
پای چپ پیش گیرند و بگویند اللھم انی اعوذ بک
من الرجس النجس الخبیث من الشیطان الرجیم
وچون بیرون آیند پای راست را پیرون کنند
وبگویند غفرانک ربنا والیک المصیر وبر وایتے
الحمد للہ الذی اخرج عنی ما یوذینی وامسک ما ینفعنی وچون

سر دست بشوید بگوید بسم اللہ العلی العظیم والحمد للہ
علی دین الاسلام چون از استنجا فارغ شوند بگویند
اللّٰھم اجعلنی من التوابین واجعلنی من المتطھرین واجعلنی
من عبادک الصالحین والذین لا خوف علیھم ولا ھم
یحزنون وچون آب در دہان کنند بگویند اللّٰھم
اعنی علی ذکرک وشکرک واحسن عبادتک وتلاوۃ
کتابک ورحمتک وچون آب در بینی کنند بگویند اللّٰھم
ارحنی رایحۃ الجنۃ وارزقنی من نعمتھا وچون روے
شویند گویند اللّٰھم بیض وجھی بنور معرفتک یوم تبیض
وجوہ وتسود وجوہ وچون دست راست بشویند
بگویند اللّٰھم اعطنی کتابی بیمینی وحاسبنی حسابا یسیرا
وچون دست چپ را بشویند بگویند اللّٰھم لا تعطنی
کتابی بشمالی ولا من وراء ظھری وچون مسح سر کنند

بگویند

بگویند اللهم حرم شعری و بشری علی النار و چون
مسح کوش کنند بگویند اللهم اجعلنی من الذین
یستمعون القول فیتبعون احسنه و چون مسح کردن
گشند بگویند اللهم اعتق رقبتی من النار و نجنی من
سلاسل و اغلال برحمتک یا ارحم الراحمین
دعای بعد از طعام اللهم اشبعنا و ارونا
و انعم علینا و افضل برحمتک یا ارحم الراحمین
نوعدیگر الحمد لله الذی اطعمنی هذه الطعام و رزقنی
من غیر حول و لا قوة برحمتک یا ارحم الراحمین
در بیان نفس امّاره و خاصیت آن منقول
از حضرت شیخ الاسلام و المسلمین امیر قوام الدین
الخوافی که یقین میدانکه نفس امّاره را هفت سر است
و هر سر را کلید درست از درکات دوزخ

تا نفس را نرانی و سرهای او را نزنی از دوزخ نجات
نیابی سر اوّل او چون سر خر است دوم چون سر سگ
سوم چون سر شیر چهارم چون اسب پنجم چون
سر روباه ششم چون سر خوک هفتم چون سر مار است
اگر خواهی که بدانی کدام سر غلبه دارد نظر کن تا میلت
بچه چیز بیشتر است اگر سر خر غالب است میلت همه
خوردن و خفتن بود و دفع وی روزه و نماز
و تقوی و عفّت بود و اگر سر سگ غالب است
زدن و دریدن و بکس در افتادن بود دفع وی
بحلم و بردباری و تواضع بود و اگر سر اسب غالب است
و بدین کهرها و در و سفر بود دفع وی سکوت
و آرمیدن بود و اگر سر شیر غالب بود
میلت بهوا و تکبّر و بزرگی جستن بود دفع وی

بخلوت و گمنامی و خواری کشیدن بود و اگر
سر روباه غالب بود میلت همه تدویر و حیلت
و تلبت و مکر و ستم و نفاق بود و دفع وی بخلوت
و عزلت و خاموشی بود و اگر سر خوک غالب بود
میلت همه پلیدی و بی پاکی بود دفع وی پاکی
و پرهیزکاری بود و اگر سر مار غالب بود میلت
همه زخم زدن و نقصان رسانیدن بود
دفع وی خدمت و شفقت و حرمت بود
واللہ اعلم اعلم ان للنفس ستۃ النفس اللوامۃ
وہی عبارۃ عن القہر و المکر و العجب و النفس المطمئنۃ
وہی عبارۃ عن التوکل و التذلل و العبادۃ و الشکر
و الرضاء و النفس الراضیۃ وہی عبارۃ عن الکرامۃ
و الاخلاص و الریاضۃ و الذکر و الوفاء و النفس الامارۃ

وہی عبارۃ عن البخل والمرض والجہل والتکبر والشہوۃ
والغضب والنفس المرضیۃ وہی عبارۃ م
عن التقرب والتفکر والنفس الملہمۃ وم
ہی عبارۃ عن النجاۃ والعنایۃ
والعلم والتواضع
والتحمل برحمتک
یا ارحم الراحمین
ممے

پندنامہ

بسم الله الرحمن الرحیم

حمد بیحد آنخدای پاک را — آنکه جان بخشید مشت خاک را
آنکه در آدم دمید و روح را — داد از طوفان نجات او نوح را
آنکه فرمان کرد قهرش باد را — تا سزای داد قوم عاد را
آنکه لطف خویش را اظهار کرد — بر خلیلش نار را گلزار کرد
آن خداوندیکه هنگام سحر — کرد قوم لوط را زیر و زبر
سوی او خصمی که تیر انداختی — پشه کارش کفایت ساختی
آنکه اعدا را بدریا در کشید — ناقه را از سنگ خارا آفرید
چون عنایت قادر قیوم کرد — بر کف او موم آهن موم کرد

با سلیمان داد ملک سروری — شد مطیع خاتمش دیو و پری

از تن صابر بکرمان قوت داد — هم ز یونس لقمهٔ با حوت داد

بندهٔ را اره بر سر می نهد — دیگری را تاج بر سر می نهد

اوست سلطان هر چه خواهد آن کند — عالمی را در دمی ویران کند

آن یکی را زر دو صد همیان دهد — واندگر در حسرت نان جان دهد

آن یکی را گنج نعمت میدهد — دیگری را رنج محنت میدهد

آن یکی پوشیده سنجاب سمور — واندگر خفته برهنه در تنور

آن یکی بر بستر کمخاب نخ — واندگر در خاک خاری کرده یخ

طرفة العین جهان بر هم زند — کس نمیداند که او را دم زند

آن یکی با تخت با صد عز و ناز — واندگر کرده دهان از فاقه باز

آنکه با مرغ هوا ماهی دهد — بندگان را دولت شاهی دهد

بی پدر فرزند پیدا او کند — طفل را در مهد گویا او کند

مردهٔ صد ساله را حی میکند — این بجز حق دیگری کی می کند

صانعی کز طین سلاطین میکند | نجم را رجم شیاطین میکند
از زمین خشک رویاند گیاه | آسمانها را هم او دارد نگاه
هیچ کس در ملک او انباز نی | قول او را لحن نی آواز نی

فی نعت النبی صلی اللہ علیہ وسلم

بعد ازان کویم درود مصطفی | آنکه عالم یافت از نورش صفا
سید کونین ختم المرسلین | آخر آمد بود فخر الاولین
آنکه آمد نه فلک معراج او | انبیا اولیا محتاج او
شد وجودش رحمة للعالمین | مسجد او شد همه روی زمین
آنکه شد یارش ابوبکر و عمر | از سر انگشت او شق شد قمر
آن یکی او را رفیق غار بود | واندر لشکر گهش ابرار بود
آن یکی کان حیا و حلم بود | واندر ارباب مدینه علم بود
هر دم از ما صد درود و صد سلام | بر رسول آل اصحابش تمام
از رسول حق که خیر الناس بود | عم پاکش حمزهٔ عباس بود

آن امامانیکه کردند اجتهاد | رحمت حق بر روان جمله باد

در بیان امامان گوید

بوحنیفه بود امام باصفا | آن سراج امتان مصطفی
باد فضل حق قرین جان او | شاد باد ارواح شاگردان او
صاحبش یوسف قاضی شده | ور محمد ذوالمنن راضی شده
شافعی ادریس مالک باز فر | یافت زیشان دین احمد رونقی
روحشان در صدر جنت شاد باد | قصر دین از علمشان آباد باد

در بیان مناجات گوید

پادشاها جرم ما را درگذار | ما کنه کاریم تو آمرزگار
تو نکو کاری ما بد کرده ایم | جرم بی اندازه بیحد کرده ایم
سالها در فسق عصیان بوده ایم | آخر از کرده پشیمان بوده ایم
بی کنه نگذشته بر ما ساعتی | با حضور دل نکرده طاعتی
بر در آمد بنده بکر نخیه | آبروی خود بعصیان ریخته

مغفرت دارم امید از لطف تو
زانکه خود فرمود لا تقنطوا

بحر الطاف تو بی پایان بود
ناامید از رحمت شیطان بود

نفس شیطان زد کریمان راه من
رحمتت باشد شفاعتخواه من

چشم دارم کز کنه پاکم کنی
بیش ازان کاندر لحد خاکم کنی

اندر اندم کز بدن جانم برد
از جهان با نور ایمانم برد

در بیان عاقلان گوید

عاقل آن باشد که او شاکر بود
وانکهی بر نفس خود قادر بود

هر که خشم خود فرو خورد ایجوان
باشد او از رستگاران جهان

آن بود ابله ترین مردمان
گر پی نفس هوا باشد روان

وانکهی پندارد آن تاریک رای
خواهد آمرزیدنش آخر خدای

گرچه درویشی بود سخت ای پسر
هم ز نادانی بناشد سخت تر

هر که او را نفس توسن رام شد
از خردمندان این گیتی نام شد

بر مراد خویش تا کردی امیر
صبر کن بر دون قناعت پیش گیر

گر غنا میخواهد او را ذو المنن | وز قناعت میتوانش یافتن
در ریاضت نفس سگ را گوشمال | تا نیندازد ترا اندر ضلال
هر که رنجاند ترا عذرش پذیر | تا بیابی مغفرت بر وی مگیر
هر که خواهد تا سلامت ماند او | از جمیع خلق رو گرداند او
حق ندارد دوست خلق آزار را | نیست این خصلت یکی دیندار را
مردمان را سر بسر در خواب دان | گشت بیدار آنکه او رفت از جهان
آنکه در بند دل آزاری بود | در عقوبت کار او زاری بود
از ستم هر کو دلی را ریش کرد | آن جراحت بر وجود خویش کرد
قوت نیکی نداری بد مکن | بر وجود خود ستم بیحد مکن

در بیان برادر گویند

ای برادر گر خبر داری تمام | نرم شیرین گوی با مردم کلام
هر که باشد ترش روی و تلخ گوی | دوستان از وی بگردانند روی
هر که از دشمن نباشد پر حذر | عاقبت بیند از و رنج و ضرر

در جوار خود مرو او را رها مده
از برای آنکه دشمن دور به

در میان دوستان مسرور باش
گر خبرداری ز دشمن دور باش

ای پسر تدبیر را توشه کن
بس حدیث این و آن اندیشه کن

در بیان چهار چیز

چهار چیز آمد بزرگی را دلیل
هر که این دارد بود مرد اصیل

علم را اعزاز کردن بی حساب
خلق را دادن جواب با صواب

هر که دارد دانش عقل تمیز
اهل علم حلم را دارد عزیز

دور میباش از خطاهای پسر
عقل دادی باش از نیها پر خذر

در بیان پند پسر

ای پسر کم گیر الفت با بدان
هم صحبت با زنان

حب دنیا آتش سوزان بود
با بدان الفت بلای جان بود

زهر دارد در درون دنیا چو مار
گرچه بینی ظاهرش نقش نگار

می نماید خوب زیبا در نظر
لیک از زهرش بود جانرا خطر

زال دنیا چون عروس آراسته | هر زمانی شوی دیگر خواسته
مقبل آنمردیکه شد زین خیف طاق | پشت بر وی کرد داد سی طلاق
لب بهش شوی خندان میکند | بس هلاک از زخم دندان میکند

در بیان نیکبختان گویند

شد دلیل نیک بختی چهار چیز | هر که اینها را شود باشد عزیز
اصل پاک آمد دلیل نیک بخت | نیست بد اصلی سزای تاج و تخت
نیک بختا نرا بود راه صواب | آنکه بد بخت است باشد در عذاب
یک دلیل دیگر آمد قلب پاک | گر دلت پاک است نبود هیچ باک
هر که ایمن از عذاب حق بود | نیست مؤمن کافر مطلق بود
عمر دنیا چند روزی بیش نیست | غافل است آنکس که دور اندیش نیست
ترک لذات جهان باید گرفت | دامن صاحبدلان باید گرفت
در پی لذات نفسانی مباش | دوستدار عالم فانی مباش
نیست حاصل رنج دنیا بردنت | عاقبت جنجت می باید مردنت

از تنت چون جان روان خواهد شدن | خاک اندر استخوان خواهد شدن
مر ترا از دادن جان چاره نیست | رهزنت جز نفسک اماره نیست

در بیان عافیت گویند

عافیت را گر بخواهی ای عزیز | میتوانش یافتن از چهار چیز
ایمنی نعمت اندر خاندان | تندرستی فراغت بعد از آن
چونکه با نعمت امانی باشدش | عافیت را زان نشانی باشدش
با دل فارغ چو باشی تندرست | دیگر از دنیا نباید هیچ جست
بر میاور تا توانی کام نفس | تا نیفتی ای پسر در دام نفس
زیر پا آور هوای نفس را | کم بدو ده بهره های نفس را
نفس شیطان میبرند از ره ترا | تا بیندازند اندر چه ترا
نفس را سرکوب دایم خوار دار | تا توانی دورش از مردار دار
حلق خود را دور دار از هر مزه | تا نیفتی در بلاء در بزه
نفس سگ را هر که سیرش میکند | در گنه کردن دلیرش میکند

ز آب نان تا لب شکم را پر مسا
همچو حیوان بهر خود آخور مسا

روز کم خور گر چه صایم نیستی
پر مخور آخر بهایم نیستی

ایکه در خوابی همه شب تا بروز
بهر کور خود چراغی بر فروز

خواب خوش جز بهشیه انعام نیست
خفته کانرا بهره از انعام نیست

هر که در خواب است مرد است ای پسر
غافلانرا این وظیفه هست ای پسر

ای پسر بسیار خوابی خفت خیز
گر خبر داری ز خود ناگفته خیز

خفته کانرا گاه بیداری کنند
اندران ساعت که برداری کنند

از چه دل بندی بدنیای دنی
چون نه جاوید در وی بودنی

دل درین دنیای دون بستن خطاست
دامن از وی هر که برچیند رواست

ظاهر خود را میارای ای فقیر
تا که گردد باطنت بدر منیر

طالب هر صورت زیبا مباش
در هوای اطلس دیبا مباش

از هوا بگذر خدا را بنده شو
زنده گر میبایدت در زنده شو

خرقهٔ پشمینه را بر دوش کن
شربتی از نامرادی نوش کن

از بدن بر کش لباس فاخرت
گر همی خواهی نصیب از آخرت

ایکه در بر میکنی پشمینه را
پاک کن اول ز سینه کینه را

بی تکلف باش آرایش مجوی
ترک راحت گیر آرایش مجوی

همچو صوفی در لباس صوف باش
در صفتهای خدا موصوف باش

در برت کوکوست نیکو مباش
زیر پهلو جای خوبت کو مباش

مرد ره را بوریا قالین بود
زانکه خشتش زیر سر بالین بود

در بیان تواضع

گر ترا عقلست با دانش قرین
باش درویش بدرویشان نشین

هم نشینی جز بدرویشان مکن
تا توانی غیبت ایشان مکن

حب درویشان کلید جنتست
دشمن ایشان بنزای لعنتست

پوشش درویش غیر از دلقیست
در پی کام هوای خلق نیست

مرد تا نهند بفرق نفس پای
ره کجا یابد بدرگاه خدای

مرد ره در بند قصر باغ نیست
بر دل او غیر درد داغ نیست

گر عمارت را بری بر آسمان — عاقبت زیر زمین گردی نهان

گرچه رستم شوکت زورت بود — جای چون بهرام در گورت بود

ای پسر از آخرت غافل مباش — با متاع اینجهان خوش دل مباش

در بلیات جهان صبار باش — وقت نعمت شاکر جبار باش

در بیان آثار شقاوت

چهار چیز آثار بدبختی بود — کاهلی جاهلی سختی بود

بی کسی و ناکسی هر چار شد — بخت بد را اینهمه آثار شد

هر که در بند عمارت میشود — هر چه دارد جمله غارت میشود

هر که او ترک تن آسایی کند — بس خلاف نفس ظلمانی کند

بر هوای خود قدم هر کو نهاد — کی تواند کرد با نفسک جهاد

هر که او شد در جهان با خواب خور — در قیامت نبودش ز آتش گذر

رو بگردان از مراد آرزو — بس بدرگاه خدا رو آر تو

کامرانی سر بناکامی کشید | مرد ره خط در نکونامی کشید
امر و نهی حق چو داری ای ولید | بس مرو دنبالهٔ نفس پلید
هر که ترک کامرانی میکند | بر خلافش زندگانی میکند
گر همیخواهی نصیب از آخرت | از بدن برکش لباس فاخرت
هر که بربست او در راحت تمام | باز شد بر وی در دار السلام
گر همیخواهی که گردی سربلند | ای پسر بر خود در راحت بوبند
غیر حق را هر که خواند ای پسر | کیست در عالم ازو گمراه تر

در بیان جاه جستن

ای برادر ترک عز و جاه کن | خویش را شایستهٔ درگاه کن
خوار باشد هر که باشد جاه جو | ای برادر قرب این درگاه جو
نفس در ترک هوا مسکین بود | گوشمال نفس نادان این بود
چون دلت با یاد حق ایمن بود | نفسک امّاره ات ساکن بود
عز و جاهت سر به پستی میکشد | مرد را در بت پرستی می کشد

هر که او را تکیه بر صانع بود | در جهان با لقمهٔ قانع بود
اکتفا بر روزئی هر روزه کن | گر نداری از خدا دریوزه کن

در بیان مجاهدت نفس

نفس نتوان کشت الا با سه چیز | چون بگویم یاد گیرش ای عزیز
خنجر خاموشی شمشیر جوع | نیزهٔ تنهائی و ترک هجوع
هر کرا نبود مراتب این صلاح | نفس او هرگز نیاید با صلاح
اهل دنیا را چو دیوار آیدش | لقمه های چرب شیرین بایدش
چون دل بی ذکر اللهش بود | دیو ملعون یار همراهش بود
هر که او در بند سیم و زر بود | در عقوبت کار او مضطر بود
آنکه بهر آخرت کارش بود | از خدا تشریف بسیارش بود
مال دنیا خاکسارانرا دهند | عاقبت پرهیزکارانرا دهند
هست دنیا ای برادر دشمنت | غل آتش میکند در گردنت
مدبری کو رو بدنیا آورد | بهره کی از عالم عقبی برد

ای پسر با یاد حق مشغول باش | وز خلایق دور همچون غول باش
فقر خود را پیش کس پیدا مکن | محنت امروز را فردا مکن
تا بکی چون مور باشی دانه کش | گر تو مردی فاقه را مردانه کش
بر توکل گر بود فیروزیت | حق دهد مانند مرغان روزیت
از خدا شاکر بود مرد فقیر | گر دهد قوتش لب نان فتیر
خم مشو پیش توانگر همچو طاق | تا نگردی جفت با اهل نفاق
مرد ره را نام ننگ از خلق نیست | نفرتش از جامهای دلق نیست
مر ترا دل فارغ از زینت بود | کی هوای مرکب و زینت بود
هر کرا ذوق نکونامی بود | خاص مشمارش که او عامی بود
روی دل چون از هوا برتافتی | بعد از آن میدانکه حق را یافتی
هر که او از حرص دنیا دار شد | بیگمان از وی خدا بیزار شد

در بیان آثار ابلهان گویند

چار چیز آمد نشان ابلهی | با تو گویم تا بیابی آگهی

عیب خود ابله نه بیند در جهان
باشد اندر چشم عیب کسان

ای بسا کس از برای نفس زار
در بلا افتاد کشت از غم نزار

تخم بخل اندر دل خود کاشتن
وانگه امید سعادت داشتن

هر که خلق از خلق او خوشنود نیست
هیچ قدرش بر در معبود نیست

هر که او را همیشه بدخوئی بود
کار او همواره بدرونی بود

خوی بد بر تن بلای جان بود
مردم بدخو نه از انسان بود

نخل شاخ از درخت دوزخ است
آن بخیلی از سکان دوزخ است

روی جنت را کجا بیند بخیل
پشته افتاده زیر پای فیل

باش از بخل بخیلان برکران
تا نباشی از شمار ابلهان

در بیان از بلا رستن

از بلا تا رسته گردی العزیز
دور باید بود نش از چار چیز

رو تو دست از نفس و دنیا باز دار
تا بلا ها را نباشد با تو کار

ور بحرص آن کردی مبتلا
با تو رو آرد ز هر سو صد بلا

انکه نبود هیچ نقدش در میان
هر کجا باشد نباشد در امان

نفس دنیا را رها کن ای پسر
تا رهی از هر بلا و هر خطر

از برای نفس مرغ نامراد
آمده در دام صیاد اوفتاد

از عذاب قهر حق ایمن مباش
در پی آزار هر موی من مباش

نفس را گر باز داری از هوا
دین و دنیا حاجتت گردد روا

تا دلت آرام یابد ای پسر
بود نابود جهان یکسان شمر

ای بسا کس از برای نفس زار
در بلا افتاد و کشت از غم نزار

در بلا یاری مخواه از هیچ کس
زانکه نبود جز خدا فریادرس

هر گرا رنجانده عذر شن بخواه
تا نباشد خصم تو در عرصه گاه

گر غنا خواهد کسی از ذوالمنن
ور قناعت میتوانش یافتن

در بیان عقل و دانش گویند

هر گرا عقلست دانش الغرض
دور باید بودنش از چار چیز

کار خود با هر زا نکند رها
مردمی نکند بجای ناسزا

عقل داری میل بدکاری مکن — زین چو بگذشتی سبکباری مکن

تا شوی پیش از همه در روزگار — دست بر نان نمک بگشاده دار

هر کرا از علم دل روشن بود — در زمانه با صلاح تن بود

هر که در بند خود آمد استوار — پند او را دیگران بندند کار

هر چه باشد در شریعت ناپسند — گرد او هرگز مگرد ای هوشمند

هر که از گفتار خود باشد ملول — قول او را دیگری نکند قبول

تا صواب کار بینی سر بسر — بر مراد خود مکن کار ای پسر

هر که سازد بر سر پل خانهٔ — نیست عاقل هست او دیوانهٔ

تا تو باشی در زمانه دادگر — زیر دستان را نکو دار ای پسر

فقر درویشی شفاء مؤمن است — زانکه اندر وی صفاء مؤمن است

مال اولادت بمعنی دشمنند — گرچه در ظاهر بدو چشم روشنند

انما اموالکم را یاد گیر — مال ملک اینجهان بر باد گیر

مرد ره را بود دنیا سود نیست — هرگزش اندیشهٔ نابود نیست

هر که از صدقش دل صافی بود | خرقهٔ با لقمهٔ وافی بود
بندگان حق چو جان را باختند | اسب همت تا ثریا تاختند
تا بنازی در ره حق آنچه هست | آنچه می باید کجا آید بدست

در بیان سخا گویند

در سخا کوش ای برادر در سخا | تا بیابی از پی شدت رها
باش پیوسته جوانمرد ای اخی | زانکه نبود دوزخی مرد سخی
در رخ مرد سخی نور صفاست | زانکه در جنت قرین مصطفاست
اسخیا را با جهنم کار نیست | جای ممسک جز میان نار نیست
پیشهٔ اهل بخیل تلبیس دان | در جهنم همدم ابلیس دان
هیچ ممسک نگذرد سوی بهشت | بلکه با او کی رسد بوی بهشت
آنکه میخوانند نامش را سقر | اهل بخل و کبر را باشد مقر
ای پسر در مردمی مشهور باش | از بخیل و از تکبر دور باش
با سخا باش تواضع پیش گیر | تا شود روی دلت بدر منیر

در بیان فعل شیطانی

چهار خصلت فعل شیطانی بود — داند اینها هر که رحمانی بود

عطسهٔ مردم چو بگذشت از یکی — باشد آن از فعل شیطان بیشکی

خون بینی نیز از شیطان بود — آنکه ظاهر دشمنش انسان بود

خامیازه فعل شیطانست وی — ای پسر ایمن مباش از مکر وی

دور باش ای خواجه از اهل نفاق — در جهنم دان موافق در وثاق

در بیان منافق گویند

سه علامت در منافق ظاهر است — زانسبب مقهور قهر قاهر است

وعدهای او همه باشد خلاف — قول او نبود بغیر از کذب لاف

مؤمنانرا کم اعانت میکند — هم امانت را خیانت میکند

تا توانی تو منافق را مبین — نیست بدبختی چو او روی زمین

نیست در وعده منافق را وفا — زان نباشد در رخش نور و صفا

با منافق هر که همره میشود — منزل او در ته چه می شود

از منافق ای پسر پرهیز کن — تیغ را از بهر قتلش تیز کن

در بیان سه علامت گویند

سه علامت باشد اندر متقی — کی بود نسبت تقی را با شقی

پر حذر باش ای تقی از یار بد — تا نیندازد ترا در کار بد

کم رود دیگر دروغش در میان — وز طریق کذب باشد بر کران

از حلال پاک هم گیرند کام — تا نیفتد اهل تقوی در حرام

هر که ترسد از خدای خویشتن — خواهد او عذر گناه خویشتن

معصیت را هر که پی در پی کند — ایزدش از اهل رحمت کی کند

ای پسر دایم باستغفار باش — وز بدان مفسدان بیزار باش

گر کنی خیری بدست خویش کن — تا توانی عزت درویش کن

یکدرم هر که بدست خود دهند — به بود کان از پی او صد دهند

گر تو بخشی گر یکی خرمای تر — بهتر از بعد تو صد خروار زر

هر چه بخشیدی مکن با آن رجوع — گر ز پا افتاده از دست جوع

این بدان ماند که مردی قی کند / باز میل خوردن آن قی کند

با پسر هر چیز اگر بخشد پدر / می تواند باز گیرد از پسر

ای پسر با مال و زر شادی مجوی / هر چه کس را داده دیگر مگوی

شادی دنیا سراسر غم بود / سور او را در عقب ماتم بود

از چه موجودی بیندیش ای پسر / هر کسی دارد غم خویش ای پسر

ای پسر اندوه غم را خوی کن / روی خود را جانب دلجوی کن

هر کرا نبود بدل اندیشه / عاقبت بر پای بیند تیشه

گرد ایزد تا ترا از نیست هست / از برای آنکه باشی حق پرست

تا توانی بنده معبود باش / با سخا و با حیا و جود باش

نهی لا تفرح ز دنیا گوش دار / جای شادی نیست دنیا هوش دار

شادمانان را ندارد دوست حق / این سخن دادند استادان سبق

گر فرح از حق بجوی تو رواست / لیک از دنیا فرح جستن خطاست

حزن اندوه است قوت بندگان / غم شود یار فرح جویندگان

هر که در بند خود آمد است و آ قول او را دیگران بندند گا

در بیان رستگاری

هست شک رستگاری در سه چیز با تو گویم یاد گیرش ای عزیز

زان یکی ترسیدن است از ذوالجلال دومین حسبتن بود قوت حلال

سوم من رفتن بود بر راه راست رستگار است هر که این خصلت دراست

گر تواضع پیش گیری ای جوان دوستدارندت همه خلق جهان

سر مکن در پیش دنیادار پست ور کنی شک و دو دنیت زدست

بهر زر مسمار دنیادار را تا چه خواهی کرد این مردار را

مرد کانند از غنی یار و نگار ای پسر با مردکان صحبت مدار

مال زر بیحد بدست آورده گیر بعد ازان در گور حسرت برده گیر

باش دایم ای پسر با یاد حق گر خبر داری ز عدل و داد حق

زنده دار از ذکر صبح و شام را در تغافل مگذران ایام را

یاد حق آمد غذا این روح را مرهم آمد این مجروح را

یاد حق گر مونس جانت بود — کی هوای کاخ ایوانت بود

مؤمنا ذکر خدا بسیار کو — تا بیابی در دو عالم آبرو

ذکر را اخلاص میباید نخست — ذکر بی اخلاص کی باشد درست

ذکر بر سه وجه باشد بی خلاف — تا ندانی این سخن را کذب لاف

عام را نبود بجز ذکر زبان — ذکر خاصان باشد از دل بیگمان

ذکر خاص الخاص ذکر سر بود — هر که ذاکر نیست از خاسر بود

ذکر بی تعظیم گفتن بدعت است — واندران یک شرط دیگر حرمت است

هست مر هر عضو را ذکر دگر — هفت اعضا هست ذاکر ای پسر

ذکر چشم از خوف حق بگریستن — باز در آیات او نگریستن

یاری هر عاجز آمد ذکر دست — ذکر با خویشان زیارت کردنست

استماع قول رحمن ذکر گوش — تا توانی روز و شب در ذکر کوش

اشتیاق حق بود ذکر دلت — کوش تا این ذکر گردد حاصلت

آنکه در جهلست دایم در گناه — کی حلاوت یابد از ذکر اله

خواندن قرآن بود ذکر لسان — هر کرا این نیست هست از مفلسان

شکر نعمتهای حق میکن مدام — تا کند حق با تو نعمتها تمام

حمد حق را بر زبان ران ای پسر — عمر تا بر باد ندهی سر بسر

لب مجنبان جز بذکر کردگار — زانکه پاکان را همین بوده است کار

در بیان چهار چیز گویند

بر همه کس نیک یاد باشد چهار چیز — با تو گویم یاد گیرش ای عزیز

اول آن باشد که با شی داد گر — هم ز عقل خویش باشی با خبر

با شکیبائی تقرب کردن است — حرمت مردم بجا آوردن است

در بیان خصلت ذمیمه

چهار چیز دیگر ای نیکو سرشت — هست از جمله خلائق نیک زشت

زانچهار اول حسد کینی بود — زان کند شخص عجب خود بینی بود

خشم را دیگر فرو ناخوردن است — خصلت چهارم بخیلی کردن است

ای پسر کم کرد کردار این خصال — از برای آنکه زشت است این فعال

غلّ غش مکن از چون زر پاک شو | پیش از انکه خاک کردی خاک شو
حرص مکن از قناعت پیشه کن | آخر از مردن یکی اندیشه کن
با محبّان باش دایم همنشین | تا توانی روی اعدا را ببین

بیان علامت مدبری

چهار چیز آمد نشان مدبری | یاد گیرش کر تو روشن خاطری
مدبری باشد بآبله مشورت | بس نباهل دادن سیم و زرت
هر که پند دوستان نکند قبول | در حقیقت مدبرست آن بوالفضول
هر که از دنیا نگیرد عبرتی | هست زانمد بر جهانرا نفرتی
مشورت هر کس با آبله کند | دیو ملعونش بشک کمره کند
آنکه مال زر دهد جاهلان | آنچنان کس کی بود از مقبلان
زر چو جاهل را همی آید بکف | میکند اسراف میسازد تلف
نشنود از دوست مدبر پند را | از جهالت بکسلد پیوند را
عبرتی گیر از زمانه ای جوان | تا نباشی از شمار مدبران

هر کرا از عقل آگاهی بود نزد او ناترس گمراهی بود

در بیان بزرگی چهار چیز

چهار چیز آمد بزرگ و معتبر می نماید خرد لیکن در نظر
زان یکی خصمست دیگر آتش است باز بیماری کز و دل ناخوش است
چهارمین دانش که آرایدترا این همه تا خرد ننمایدترا
هر که در چشمش عدو باشد حقیر از بلای او کند روزی نفیر
ذرّهٔ آتش چو پشد افروخته بینی از وی عالمیرا سوخته
علم اگر اندک بود خارش مدار زانکه دارد علم قدر بیشمار
رنج اندک را بکن غمخوار کی تا نه بینی عجز در بیمار کی
درد سر را کس نجوید گر علاج خوف آن باشد که برگردد مزاج
باش از قول مخالف پر حذر پیش از ان کز پا درافتی ای پسر
آتش اندک توان کشتن بآب وای آنساعت که گردد التهاب
ای برادر گر تو هستی حق طلب جز بفرمان خدا مکشا لب

ای پسر پند نصیحت گوش کن — گر نجاتی بایدت خاموش کن

گر خبر داری ز حیّ لایموت — بر دهان خود بنه مُهر سکوت

خامشی بهتر ز کذب و غیبت است — ابلهست او را بگفتن رغبت است

ای برادر جز ثنای حق مگوی — قول حق را از برای دق مگوی

دل ز پر گفتن بمیرد در بدن — گرچه گفتارش بود دُرِّ عدن

آنکه سعی اندر فصاحت میکند — چهرهٔ دل را جراحت میکند

روز بانزا در دهان محبوس دار — وز خلایق خویش را مأیوس دار

هر که او بر عیب خود بینا بود — روح او را قوتی پیدا بود

در بیان خصلت بد

ای پسر هر کس که دارد چار چیز — چار دیگر می شود موجود نیز

عاقبت رسوایی آید از لجاج — خشم را نارد پشیمانی علاج

بیگمان از کبر خیزد دشمنی — حاصل آرد خواری و کاهلتنی

چون کنی خواری در میان پیدا شود — بنده از شومیٔ آن رسوا شود

خشم خود را گر فرو نخورد کسی | عاقبت بیند پشیمانی بسی
هر که او آزادهٔ تن پرور است | نیست انسان کمتر از گاو خر است
هر که گشت از کبر بالا گردنش | دوستان آخر بگردد دشمنش
کاهلی را هر که سازد پیشهٔ | آید از خواری بپایش تیشهٔ

در بیان بی ثباتی چهار چیز

چار چیز ای خواجه کم دارد بقا | گوش کن ای مؤمن میمون لقا
جور سلطان را بقا کمتر بود | بس عتاب دوستان کمتر بود
دیگر آن مهری که بینی از زنان | بی بقا چون صحبت ناجنس دان
با رعیت گر کند سلطان ستم | مرد را باشد بقا در ملک کم
گر ترا از دوستان باشد عتاب | بی بقا باشد چو خط بر روی آب
گرچه باشد زن زمانی مهربان | کم چو آید بهره بگشاید زبان
چون بناجنسان نشیند آدمی | کمترک بیند از ایشان مردمی
زاغ چون فارغ ز بوی گل بود | نفرتش از صحبت بلبل بود

چون ترا ناجنس آید در نظر — ای پسر چون باد از وی در گذر
صحبت ناجنس جانکاهی بود — جمله را زینحال آگاهی بود

کمالات چهار چیز از چهار چیز

چهار چیز از چهار دیگر شد تمام — چون شنیدی یاد میدار ای غلام
دانش مرد از خرد گیرد کمال — از عمل دینت همی یابد جمال
هست دانش را کمالات از خرد — بیعمل را اهل دین کس نشمرد
شکر ناکردن زوال نعمت است — بهرهٔ شاکر کمال نعمت است
بیخرد دانش وبال است ای پسر — علم مر عقل بال است ای پسر
هر که علمی دارد نبود بر آن — از طریق عقل باشد بر کران
علم را بیعقل نتوان کار بست — پیش بیعقلان نمیباید نشست

در بیان چیزیکه خواری آرد

چار چیزت بر دهد از چار چیز — نشنود این نکته جز اهل تمیز
هر که زو صادر شود این چار کار — بیند این چار دگر بی اختیار

چون سوال آورد گردد خوار مرد | ماند تنها هر که استکبار کرد
هر که در پایان کاری ننگرد | عاقبت روزی پشیمانی برد
آخرت را هر که او جویان بود | ترک این دنیا برو آسان بود
بهر حق از خلق بریدن تمام | سخت کاری دان بنزد خاص عام
هر که شد از خوی بد ناسازگار | دوستان بیشک کنند از وی فرار

در بیان شکست آدمی گویند

آدمی را چهار چیز آرد شکست | با تو گویم یاد گیر ای حق پرست
دشمن بسیار و وام بیشمار | جرم بیحد عیال پر قطار
هر کرا بسیار باشد دشمنش | خیره گردد هر دو چشم روشنش
وای مسکینی غرق وام شد | هر دمی از غصه خون آشام شد
هر کرا اشغال بسیارش بود | دل درون سینه بیمارش بود

در بیان خطاها گویند

چهار چیز است از خطاها ای پسر | گوش دارش با تو گویم سر بسر

اوّل از زن داشتن چشم وفا | ساده دل را بس خطا باشد خطا
مرد را تا نازمائی ای پسر | راز خود با وی بود گفتن خطر
زان بنا شد محرم راز ای پسر | سرّ خود گفتن با و باشد ضرر
ایمنی زا بله خطای دیگر است | صحبت صبیان از زنها بتر است

در بیان حکم قرآن گوید

حکم قرآن چار چیز است ای کیا | چون در آوردی بگوشت یاد دار
فرض حق اوّل بجای آوردن است | والدین از خویش راضی کردن است
حکم دیگر چیست با طیان جهاد | چارمش نیکی بخلق نامراد
میفزاید عمر مرد از چار چیز | این نصیحت بشنو ای یار عزیز
اوّل آوردن بگوشش آواز خوش | وانکهی دیدن جمال ماه وش
سوم آمد ایمنی از مال جان | میفزاید عمر مردم را ازان
عمر مردم را بکاهد پنج چیز | یاد دارش چون بشنیدی ای عزیز
شد یکی زان پنج در پیری نیاز | بس غریبی وانکهی پنج در آز

هر که او بر مرده اندازد نظر — عمر او بی شک بکاهد سر بسر

پنجم آمد ترس بیم از دشمنان — عمر را اینها همی دارد زیان

از خدا ترس مترس از دیگران — گر همه دارد خدایت در امان

هر که او از دشمنان ترسان بود — کار او هر لحظه دیگرسان بود

در بیان پنج خصلت

دور باش از پنج خصلت ای پسر — تا نریزد آبرویت در نظر

اولاً کم گوی با مردم دروغ — زانکه گردد آبرویت بی فروغ

هر که استیزه کند با مهتران — آبروی خود بریزد بی گمان

پیش مردم هر کرا نبود ادب — گر بریزد آبرو نبود عجب

از سبکساران مباش ای نیک خوی — کز سبکساری بریزد آبروی

ای پسر با مهتران کمتر ستیز — وز جهالت آبروی خود مریز

گر بعالم آبرو میبایدت — با ادب خلق نکو میبایدت

هر که آهنگ سبکباری کند — ز آبروی خویش بیزاری کند

جز حدیث راست با مردم مگوی — تا نگردد آبرویت آبجوی

از خلاف از خیانت باش دور — تا بود پیوسته در رویت نور

گر همی خواهی که گویندت نکو — ای برادر هیچ کس را بد مگو

تا نباشی در جهان اندوه گین — از حسد در روزگار کس مبین

هشت خصلت آورد سختی برو — با تو گویم هر چه میگوئی بگو

اول آن باشد که مانند مگس — مرد ناخوانده شود مهمان کس

هر که او مهمان کس ناخوانده شد — نزد مردم خوار و زار بنده شد

دیگر آن باشد که نادانی رود — کدخدای خانهٔ مردم شود

کار کردن بر حدیث آن دو مرد — کز سر جهل است هر دو در نبرد

آنکه دارد خوار خوبان را ز جهل — خوار گردد همچو خاران مرد سهل

هست جمعی را که بر قول تو گوش — صد سخن باشد ترا یکرا بگوش

با زن کودک مکن بازی هلا — تا نگردی خوار و زار و مبتلا

هر که بنشیند زبردست صدور — گر رسد خواری برویش نیست دور

حاجت خود را مخواه از دشمنان | زین بتر خواری نباشد در جهان
از فرومایه مراد خود مجوی | تا نیارد مر ترا خواری بروی

در بیان شش چیز

در جهان شش چیز می آید بکار | اولاً یار طعام خوشگوار
خوش بود یار موافق در جهان | باز مخدومی که باشد مهربان
هر سخن را راست گوئی درست | به ز دنیا زانکه در وی نفع تست
آنچه ارزان است در عالم بهاش | عقل کامل دان از آن دلشاد باش
دشمن حق را نباید داشت دوست | بازگشت جمله چون آخر بدوست
عیب کس با او نمی باید نمود | زانکه نبود هیچ لحمی بیغدود
از خدا خواه هر چه خواهی ای پسر | نیست در دست خلایق نفع شر
بندگان را نیست ناصر جز اله | یاری از حق خواه از غیرش مخواه
هر که از قهر خدا ترسد بسی | بیگمان ترسند از وی هر کسی
از بدی گفتن زبان را هر که بست | گرد شیطان لعین را زیر دست

کس نیاید

گس نیابد پنج چیز از پنج کس
یاد گیر از ناصح صاحب نفس

نیست اول دوستی اندر ملوک
این سخن باور کند اهل سلوک

هر که با مال کسان دارد حسد
بوی رحمت بر دماغش کی رسد

سفله را با مروت بنگری
هیچ بد خوئی نیابد مهتری

آنکه کذاب است میکوید دروغ
نیست او را در وفاداری فروغ

در بیان نجبت و سعادت کویند

هر کرا سه کار عادت باشدش
در جهان نجبت سعادت باشدش

اول آنکه نشنود او عیب کسان
در ملامت هیچ نکشاید زبان

هر که اپنی براه ناصواب
سر براهش آر تا پنی صواب

رحمت خود دار از مردم دو در
بار خود بر کس منه کین ز نهار

در بیان فتوت کویند

چیست مردی ای پسر بنکو بدان
اول آنکه ترسیدن از حق در نهان

عذر خواهد مرد پیش از معصیت
باشدش طاعات پیش از معصیت

انکه کار نیکمردان میکند
با ضعیفان لطف احسان میکند

ای پسر در صحبت مردان درا
تا نظرهایی از فضل خدا

هر که از مردان حق دارد نشان
نگذراند عیب دشمن بر زبان

خود نخواهد مرد خصما را هلاک
در غم مردم شود اندوهناک

ای نخواهد مرد انصاف از کسی
گر رسد ظلم و جفا با او بسی

هر که پا اندر ره مردان نهاد
کی رود هرگز بدنبال مراد

هر که او باشد ز مردان خدا
باشد اندر تنگدستی با سخا

ای پسر ترک مراد خویش گیر
وانگهی راه سلامت پیش گیر

نام مردم جز به نیکویی مبر
گر همی خواهی که گردی معتبر

هر که از غیبت زبانش بسته شد
تو یقین دان از عقوبت رسته شد

در بیان اهل تمیز گویند

هر که باشد را اهل ایمان العزیز
پاکدار از چهار چیز از چهار چیز

از حسد اول تو دل را پاکدار
خویشتن را بعد از آن مؤمن شمار

پاکدار از کذب و از غیبت زبان | تا کرا ایمانت نیفتد در زیان
پاکداری کز عمل را از ریا | شمع ایمان ترا باشد ضیا
چون شکم را پاکداری از حرام | مرد ایماندار باشی و السلام
هر که باطن از حرامش پاک نیست | روح او را ره سوی افلاک نیست
چون نباشد پاک اعمال از ریا | هست هیچا صل چو نقش بوریا
هر کرا اندر عمل اخلاص نیست | در جهان از بندگان خاص نیست
هر که کارش از برای حق بود | کار او پیوسته بارونق بود

در بیان اصل ایمان

اصل ایمان شش صفت دان ای حمید | با تو گویم گر بدل خواهی شنید
سه از آن شش با یقین خوف و رجاست | بس توکل بس محبت با حیاست
هر کرا این نور تحقیق حاصل شود | صاحب ایمان روشندل شود
نامهٔ اعمال اگر گردد سفید | رو مباش از رحمت حق ناامید
هر کرا بنود توکل با خدای | شاید ار بنود بمقصد رهنمای

انکه حب حق بنا شد بر دلش | از عمل جز باد نبود حاصلش
باش ای بنده خدا را دوستدار | تا شوی در هر دو عالم کامگار
ای برادر شرم از ایمان بود | پیچیا از زمرهٔ شیطان بود
گر تو هستی مؤمن پرهیزگار | از خدا از خلایق شرم دار

در سیرت ملوک

چار خصلت ای برادر در جهان | پادشاها نرا همیدار در زیان
پادشه چون بر ملا خندان شود | بیگمان در هیبتش نقصان شود
باز صحبت داشتن با هر فقیر | پادشاهان را همیدار حقیر
با زنان بسیار اگر صحبت کنند | خویشتن را شاه بی هیبت کنند
هر که فرّ خسروی دارد بود | میل او سوی کم آزاری بود
عدل باید پادشاها نرا ودود | تا ز عدلش عالمی گردند شاد
گر کند آهنگ ظلم آن پادشاه | سود نکند مر ورا خیل سپاه
چون که عادل باشد او میمون لقا | باشد اندر مملکت شه را بقا

چون کند سلطان کرم با لشکری بهر او بازند سر با سروری

در بیان نفس امّاره گوید

چون شتر مرغی شناس این نفس را نی کشد بار و نه پرّد بر هوا

گر ببر گویش کوبد اشتر م ور نهی بارش کوبد طایرم

چون کیاه سبز رنگش دلکش است لیک طعمش تلخ بویش ناخوش است

گر بطاعت خویش مستی کند لیک اندر معصیت سستی کند

نفس را آن به که در زندان کنی هر چه فرماید خلاف آن کنی

نیست درمانش بجز جوع و عطش تا که سازی رام اندر طاعتش

چون شتر در ره دراو بارکش بار طاعت بر در جبّارکش

بار اگر در ابجان باید کشید ور نه همچون سگ بان باید درید

هر که کردن می کشد زین بارها باشد از نفرین بر و ابنارها

چون شتر مرغ آنکه از بارش گریخت از گلستان حیاتش برگ ریخت

هر که بارش را تحمّل میکند در جهان کار را تجمّل میکند

گردهٔ بار امانت را قبول | از کشیدن بس نمیباشد ملول
راه پر خوف است و در وی در کمین | رهبری برتا نمانی در زمین
منزلت دور است و بارت بس گران | کوششی کن بس نمان از دیگران
هر که در ره از گران باران بود | هر دمش از دیده خون باران بود
لاشه داری سبک کن بار خویش | ور نه در ره سخت پیچی کار خویش
هست بارت جیفهٔ دنیا دون | گر پی آن گشته زار و زبون

در بیان نصایح

خواب کم کن اول روز ای پسر | نفس را بد خو مسیا موز ای پسر
آخر روزت نکو نبود منام | پیشتر از شام خواب آمد حرام
اهل حکمت را نمی آید صواب | در میان آفتاب سایه خواب
ای پسر هرگز مرو تنها سفر | باشدت تنها سفر رفتن خطر
دست را بر رخ زدن شوم است شوم | استماع علم کن از اهل علوم
شب در آینه نظر کردن خطاست | روز اگر بینی تو روی خود رواست

خانه گر تنهاء تاریکت بود — مونسی باید که نزدیکت بود

دست را کمزن تو در زیر زنخ — نزد اهل علم سرد آمد چو یخ

چهارپایانرا چو بینی در قطار — در میان شان نیائی زینهار

تا فزاید قدر جاهت را خدا — روز شب میباش دایم در دعا

تا شود عمرت زیاده در جهان — رو نکوی کن نکوی در نهان

تا نکاهد روزیت در روزگار — معصیت کم کن بعالم زینهار

هر که رو در فسق در عصیان کند — ایزد اندر رزق او نقصان کند

کم شود روزی ز گفتار دروغ — در سخن کذاب را نبود فروغ

در بیان خواب بسیار

فاقه آرد خواب بسیار ای پسر — کمترک کن باش بیدار ای پسر

هر که در شب خواب عریان میکند — در نصیب خویش نقصان میکند

بول عریانهم فقیری آورد — اندهِ بسیار فقیری آورد

در جنابت بد بود خوردن طعام — ناپسند است این بنزد خاص عام

ریزهٔ نانرا میفکن زیر پای — گر همیخواهی تو نعمت از خدای

شب مزن جارو بهر گز خانه در — خاکرو بهم نماند در زیر در

گر بهر چوبه کنی دندان خلال — منبو کردی افتی در وبال

دست را هرگز بخاک کل مشوی — از برای دست شستن آب جوی

ای پسر بر آستان در مشین — گم شود روزی ز فعال چنین

تکیه کم نیز در پهلوی در — باش دایم از چنین خصلت بدر

در خلا جا کز طهارت می کنی — وقت خود را دانکه غارت میکنی

جامه را در تن بنا بید دوختن — باید از مردان سبق آموختن

گر بدامن پاک سازی روز و خویش — روزیت کم گردد اید رویش

دیر رو بازار بیرون آی زود — زانکه در رفتن بنایی هیچ سود

نیک نبود کز کشی با دم چراغ — ره مده دو دو چراغ اندر دماغ

گم زن اندر ریش شانه مشترک — انکه او خاص تو باشد خوشتر

از کدایان پاره های نان مخر — زانکه میآرد فقیری ای پسر

دور کن از خانه تا عنکبوت | باشد اندر مانده نقصان قوت
خرج را بیرون ز اندازه مکن | ریش خشک خویش را شانه مکن
دستبرس گر با شدت تنگ کن | چون تو ره داری بره لنگی مکن

در بیان فوائد صبر

تا شوی در روزگار از صابران | غم مکن از دیدن سختی کران
روی خود کن ترش سازی از بلا | خویش را از صابران شمر بلا
هر چه از حق بر تو پیش آید ولی | پیش رو کر صابری با خوشدلی
در بلا وقتی صابر نیستی | نزد اهل علم صابر نیستی
بی شکایت صبر تو باشد جمیل | با کسی کم کن شکایت از جلیل
گر نباشد فخر از درویشیت | آی برای فقر باشد خویشیت
گر نکردی ای پسر کرد خلاف | وانکهی زید ترا در صبر لاف
گر همی داری فرح از انتظار | در بلا جز صبر نبود هیچ کار
گر صفا میبایدت تجرید شو | ور خبر داری زاهل دید شو

بنده از طاعت بعقبی میرسد | لیک از خدمت بمولی میرسد
ترک دعوی هست تجرید ای پسر | فهم کن معنی تفرید ای پسر
اصل تجریدت وداع شهوت است | بلکه کلی انقطاع شهوت است
گر تو برداری ز غیرش اعتمید | آنکه از تجرید کردی با امید
اعتمادت گر همه با حق بود | آندمت تجرید جان مطلق بود
ترک دنیا کن برای آخرت | وز بدن برکش لباس فاخرت
گر بیابی از سعادت این مقام | صاحب تجرید باشی والسلام
گر ز دنیا دست شویی بهر حق | وانکه از تفرید گویندت سبق
رو مجرد باش دایم فرد باش | تا بهر فرقی نشینی گرد باش
گرد کبر عجب خود بینی مگرد | قدر خود بشناس هر جایی مگرد
هر که گرد کوره انگشت گشت | جامه از دودش سیاه زشت گشت
هر که با عطار می گردد قرین | او همی یابد ز بوی خوش نصیب
همنشین صالحان باش ای پسر | دور باش از خودنمایان ای پسر

جانب ظالم مکن میل ای عزیز ... ور کنی کردی ازان خیل الیعزیز

صحبت ظالم بسان آتش است ... زانکه خلق آزار تند و سرکشست

هر که او با صالحان همدم شود ... در حریم خاص حق محرم شود

از حضور صالحان صالح شوی ... ور نشینی با بدان طالح شوی

ای پسر نگذار راه شرع را ... اصل یابی گر بگیری فرع را

از شریعت گر نهی بیرون قدم ... در ضلالت افتی در بحر و الم

هر که در راه ضلالت میرود ... از جهالت با بطالت میرود

حق طلب از کار بد تو دور باش ... در سخا مردمی مشهور باش

هر که نگزیند صراط مستقیم ... در عذاب آخرت ماند مقیم

پند نامه نام کردم این کتاب ... یاد گیر این پند از بهر ثواب

تم الکتاب بعون الملک الوهاب

والیه المرجع والمآب

الحمد لله که درین زمان شرافت توامان این نسخه
کتاب مهمات المسلمین در ماه شریف رمضان در بلدهٔ
شاهش در مطبع لاختین باهتمام رحیم خواجه ایشان
بجلیهٔ طبع آراسته گردید رجاء واثق از اخوانی
خرده شناسان آنکه هر سهو وخطائی از قلم ناسخ
بظهور پیوسته باشد بذیل عفو پوشیده باصلاح
کوشند عند الله ماجور ومثاب باشند ان شاء الله
لا یضیع اجر المحسنین ۱۲۰۶

خط تقدیر است پیروان غلط از غلط خالی نباشد هیچ خط



سرہنگ لطیف خوی دلدار

بہتر ز فقیہ مردم آزار